

قیام اسلام ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

از گان مرکزی بصفت مقاومت ملی ایران

هادی بهزاد

روشنفکران و ملامتگران

را فرو گذاشت ، تحصیل کردگان و " روشنفکران " مادر صفا اول مردمانی قرا ر گرفتند که از دوسو به زبان ملامت و تیغ خصومت گرفتار شدند :

ملامت آنها که در قمار قدرت باختند و خصومت آخوندها که جز تصرف قدرت و تمام قدرت هدفی نداشتند و به شریک و هم سفره ای جز از ظایف خود مایل نبودند و اما به تعبیر ملامتگران ، آنها مونسگین تر از آنها - جرم مسجل و نابخشودنی - تحصیل کردگان و " روشنفکران " این بوده است و هست که از سر " ناسیاسی و حقیقت شناسی " از " بهشتیان " بریندوبه دوزخیان پیوستند - نمک را خوردند و نمکدان را شکستند و توده ای غافل را فریفتند و بدنبال کشیدند و به حلقوم هیولا انداختند و در این سودای خود پرستی و ناسیاسی خود نیز سوختند که این آخری مکافات عمل و عین عدالت بود .

بقیه در صفحه ۲



از : لوموند

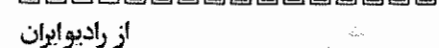
از انقلاب تا عقل

استعفای بیموقع میرحسین موسوی، نخست وزیر ایران که از سوی خامنه ای رئیس جمهوری و امام خمینی رد شد، نشانه نخستین بحران و خیم سیاسی در تهران پس از آتش بس با عراق بود. آتش اختلافات میان جناح های مختلف رژیم که با پذیرش قطنانه ۵۹۸ شورای امنیت از سوی ایران، و قبول مذاکره با عراق تحت الشعاع قرار گرفته بود، با ردیگر از زیر خاکستر خارج شد .

این اختلافات - بطور موقت - تنها با مداخله " رهبرانقلاب " رفع شد. وی بدین ترتیب نشان داد علیرغم " زهری " که با پذیرش مذاکرات صلح با عراق - کاری که قبلا آن را خیانت لقب میداد - نوشیده است همچنان نقشی درجه اول بازی میکند. در واقع به خاطر نبودن موانع فقیه نا ممکن میان جناح های مختلف رقیب در بیابان رژیم، رهبران اسلامی با قدرت مداخله کردند .

بقیه در صفحه ۱۰

چند سالی است و دقیقا " از آن زمان که ملای " کاکار " تخت قدرت را بی رقیب یافت ، بزرگداشت و نقش های مصلحتی



از رادیو ایران

در سراسیمه سقوط

پیش بینی می شد که رژیم اسلامی فرو بریزد، پیش بینی می شد که انقلاب اسلامی نیز مانند همه انقلاب های دیگر فرزندان خود را ببلعد. پیش بینی می شد که نهادهای انقلابی یکی پس از دیگری دوباره به کما نمیستند و فرو بروند، ولی پیش بینی نمی شد که این اتفاق هادر حیات خمینی بیفتد. وقوع این اتفاقها راهم به دوران پس از خمینی حواله می دادند. حال آنکه خمینی همچنان نفسی می کشد و جمهوری اسلامی او در معرض تکان های زیر و روکننده ای قرار گرفته است .

بقیه در صفحه ۱۱

فریدون رخنا

عالم زد دست رفت توپا در رکاب کن!

شعر " دریاچه " لامارتین - ولی یک مطلب زمخت سیاسی را به این روانی و زیبایی کلام عرضه کردن کار هر کسی نیست. من حتم دارم که آقای شفا، حتی وقتی به شعبه با نشان هم نامه می نویسند، دخترک گیشه یک نیم ساعتی عاشق میشود و ماتش میبرد و آه میکشد ، تا بعد که حالش جا آمد و آسمان به زمین برگشت ، نسبت به حواله و نقل و انتقال بانکی مورد تقاضا اقدام کند . دیدم در نشریه " پرسپولیس " - ارگان سیاسی مشروطه خواهان - از آقای شفا با عنوان " دکتر شجاع الدین شفا فیلسوف و مفسر بحق و مسلم تاریخ ایران " یاد کرده بودند ، بنده فیلسوفی و مفسری ایشان را نمیدانم ، ولی شیرینی قلمشان واقعا حرف نداد :

شکرستی ای قلم نمی نیستی !

بقیه در صفحه ۴

سعید رضوانی

حکومت نالایق،

چه در جنگ چه در صلح

وجود دارد : الگو افزار . در درجه اول ، حکومت با یدبدا ندجه چیز میخواست و هدایا زودتا یک الگو اختیار نکند چنین شرطی حاصل نمیشود .

هنگامی که آیت الله خمینی هنوز در " نوفل لوشاتو " اقامت داشت و هر روز چندین بقیه در صفحه ۳

مبنای صلحی پایدار

معاهده ۱۹۷۵ ایران و عراق میتواند آینه دروا بط دو کشور را بر مبنای صلحی استوار و حسن همجواری شمر بخش قرار دهد .

پس از یک دوره " طولانی اختلاف و کشمکش ، مذاکرات بین دو کشور ایران و عراق بقیه در صفحه ۳

جنگ ، هما نظر که آیت الله خمینی به دفعات گفته بود ، برای جمهوری اسلامی نعمتی محسوب میشد ، از مواهب جنگ ، یکی هم این بود که بی کفایتی حکومت را در اداره امور کشور تا حدودی مستور میداشت . جنگ ، فی حد ذاته مصیبت زا و ویران کننده است ولی ویرانی و آشفتگی و از هم پاشیدگی ایران تنها معلول جنگ نیست ، ایران را بی کفایتی حکومت به چنین روزی نشانده است که انسان هر چه دقیق تر مینگرد بیشتر به عمق مصیبت پی میبرد .

این حکومت نه در دوره قبل از جنگ قابلیت اداره مملکت را داشت و نه در دوران هشت ساله جنگ کفایتی از خود نشان داد ، به طریق اولی در دوران بعد از جنگ نیز که باید خاتمه ویران شده را از نو ساخت ، این حکومت لیاقت آن که خشتی روی خشت بگذارد و یکی از ناسامانی ها را سامان بخشد نخواهد داشت .

خشک بری که بود ز آب تهی ناید از وی صفت آب دهی حکومتی که آیت الله خمینی بنیان گذارده از خلقت سازندگی عاری است ، انتظار سازندگی از همچو حکومتی داشتن مثل آن است که انسان از بولدوزر توقع داشته باشد که رماشین حساب را انجام دهد .

برای سازندگی ، دوش شرط اجتناب ناپذیر حینتلی مسکان

روز هفتاد و دو ساعت!

روزنامه اطلاعات که تحت سرپرستی حجت الاسلام سید احمد خمینی و به مدیریت حجت الاسلام سید محمود دعائی اداره می- شود ، در سرمقاله ای با عنوان " مظلومیت اما حسین " چنین نوشته است :

بقیه در صفحه ۱۲

بقیه از صفحه ۱

حالا بگذریم از این مقوله که اختلاط قشر تحصیل کردگان و روشنفکران (انتلکتوئل ها) تا چه اندازه نامعقول است و تا چه پایسه بنای داری راست میکنند...

بگذریم از این حساب که هر مدرسه دیده و کتاب خوانده و صاحب مدرکی را و لودر عالیترین درجات علمی؛ لزوماً نمی توان در صف "روشنفکران" نشانند...

مسئله بنیادی، قضاوتی چنان بی پروا و یکسویه است که آشکارا، در آن غرض از یکسو و تلاش برای "خودشوئی" و فرار از مسئولیت از سوی دیگری به چشم میخورد.

قصه آن دزد در تداومی میکند که پیش از دزدبگیران هیاهو میکرد و پیش از دزد زدگان اشک می بارید. اتهام راز ریشه های بیش قطع می کنند، متهم را در کانون گناه می نشانند و حتی از آنچه در زبان

قضاوت به (شرایط مخففه و مشدده) مشهور است یکسره چشم می پوشند و شگفتا که به محاکم شرع "ما خمینی" هم طعنه میزنند که روی دادگاه بلخرا سپید کرده اند.

سؤال این است: آنها که در بی (تحصیل کردگان) و (روشنفکران) را بی هیچ مرتزما یزی، یکجا به "جرم"

نا سیاسی و حق ناشناسی محکوم می کنند، از چه رو خود را مقابل این پرسش میگیرند که آیا: این انبوه مردمان را ناگهان جنونی دست داد که رحمت نقد را رها کردند و به نکبت نسیه دل بستند؟

اگر جیب جنون در میان است چه جای شکایت از نا سیاسی و حقنا شناسی؟ که دیوانه را ملامت نمیکنند به دیوانه خانه میبرند.

وانگهی دادخواهانی که در عین حال بر کرسی داری نشسته اند به توضیحی موظفند که:

این چه بهشتی بود که عقل و تمیز نه فقط از عوام الناس که حتی از نخبگان خود نیز می ربود؟

ظاهراً "در گرم گرم" و "وطنخواهی" و "دلسوزی" از این نکته هم غافل مانده اند که: وقتی نخبگان جا معرأ به پشت نیمکت اتهام می کشند، پیشاپیش کل نظام حاکم بر جامعه را محکوم کرده اند.

انکاری نیست - تحصیل کردگان و در مرتبه بالاتر "روشنفکران" ما مصون از لغزش نبوده اند، چرا که بحکم سروکار با تعقل و استدلال، حق نداشتند چشم بسته و نا خواننده بر بیعت نامه ای امضاء بگذارند که بیامد آن روشن نبود. اما این تنها یک

روی سکه است روی دیگر سکه را نباید نادیده گذاشت و گذشت. خاصه که آن، از ریشه ها و زمینه های انحرافی خبر میدهد که ملتی را از راهی که بحق پیش گرفته بود به سرائیها و سنگلاخها کشاند.

قاضی عادل شرایط مخففه را در این راستاها جستجو می کند. در ماههای طوفانی سال ۵۷، ثقل محفل روشنفکران، همراه با اطمینان خاطر تمام، گفتگو در باره این پیشدادوری

بود که ملایان می آیند و چرخ میزنند و خودی نشان میدهند و میروند و از آنجا که با دنیای کشور داری بیگانه اند، خواسته یا ناخواسته مها را بدست ما می سپارند.

این تصویر باطل نه فقط گروهها و گروهکهای مارکسیستی و خلقی و "انقلابی" را که همه

روشنفکران و ملامتگران

وقت چشم به حاکمیت بی رقیب داشته اند - بلکه حتی ذهن انبوه روشنفکران و تحصیل کردگان ملی گرا را نیز به خود مشغول داشته بود.

بیدرنگ اضافه کنیم - حکایت از توده های روشنفکران و تحصیل کردگان است که پرونده شان از پرونده های مدعیان رهبری و پیشکسوتی جدا است. زیرا از "رهبران" که بنا بر قاعده باید عمق نهضت ملی ایران و حوادث دوره های رفته و نقش خطرناک

آخوند طالب قدرت را به تفکر و تجربه دریا فته باشند - جز اعتراف بخاطر قبول مسئولیت، هیچ بهانه ای پذیرفتنی نیست.

نه این باصطلاح استدلال که (سیلی سرگرفت و جز پیوستن به آن چاره ای نبود) و نه این بهانه ای بن سست که (ما هم برای باور

چرا اینقدر دیر...؟

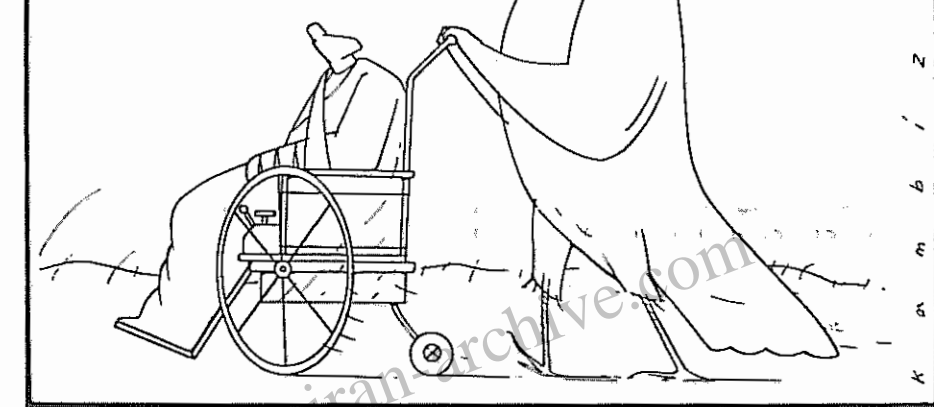
نیست که چرک خود را در زیر رنگ و لعاب مقایسه ها پنهان کرده اند.

روشنفکران ما در صیاحت خود غالباً "با اتکاء به آگاهی بی رمقی که از جنبش مشروطه خواهی داشتند، به نتایج بی رمق تری میرسیدند، بخود می گفتند:

اگر چه آخوندها در میدان بودند در آن شرایط غلبه ی منبر و مسجد و عمامه و ردا جای پای ثقی در قانون اساسی دست و پا

کردند و راهی فقهای پنجگانه را با لای سر قوه ی قانون گذاری نشانند ولی دست آخربا آن همه هیاهو، از قلمرو حاکمیت -

طرفی نیستند و میدانیم که چه بی صدا از یافته های خود نیز گذشتند و حتی آن زمان که با تبدیل نظام قضای شرعی به نظام عرفی پشتشان می شکست، چندان بی رفتنای فقها، اصرار نکردند... پس جای دلپره



نیست که در قاصدهای دهها سال و در جامعه ای که از بیخ و بن دگرگون شده است، آخوندها بیش از آن نخواهند خواست که شیخ فضل الله میخواست - بیش از آن نخواهند تاخت که اومی تاخت.

علم و اطلاع جامعه ی تحصیل کردگان و "روشنفکران" ما از مشروطه و مشروطه گری از این چهار ردیو کوچک تجا و ز نمیگردد و دلیل آن روشن بود:

از مشروطه فقط نامی مانده بود و فسیلی و مگر نه این است که اندیشه تنها در میدان تجربه باور میشود؟

مگر نه این است که قدرت تشخیص و تمیز تنها در عرصه های داد و ستد فکری غنا میگیرد؟ مگر نه این است که علم ناقص هزار بار از جهل فروتر و هزار بار خطرناک تر است؟

"روشنفکران" و تحصیل کردگان ما در کدام میدان، به داد دوستدا ندیشه، حق حضور داشتند؟ - اگر میلی به عشق "دانستن" در آنها میجوئید، دانستن را از کجا جواز میگیرند؟

تصویر آخوند در ذهن آنها، تصویر کم رنگی از آخوند عصر مشروطه بود.

روشنفکر ۷۰ سال پس از شور مشروطه - خواهی که دیگر نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان... از اینک روشنفکران جنبش مشروطه را چه سرا و چه سودا ها بود... چه میدانست وجهی توانست بداند؟

اینهمه بجای خود - از این انبوه نخبگان و درس خواندگان چه تعدادی از

سرطانی که سراسر مملکت را فرا می گرفت و باج حکومت را می بلعید و رسته های جهنمی خود را چاق میکرد، با خبر بودند؟ نامرئسنجانی ها و خا منهای ها و موسوی ها و خوئینی ها و محتشمی ها و مشکینی ها و این گله گله آخوند و واعظ و مسئله گو که

صبح تا شام در عمق شهرها و روستا ها پرسه میزدند، بگوش چند نفر رسیده بود؟ تیغ سا نسور کذا کجا مهلتی میداد تا اهل کتاب و اهل نظر، چهره ی بی نقاب خمینی را در رساله ی سیاسی و طرح حکومتی او

تشخیص دهند؟ از آن آتشی که با شتاب در زیر خاکستر گل میانشداخت جز آن زمان که آتش فشا ن فرید و سرباز کرد، چه نشانی ظاهربود تا تنی را بلرزاند؟

از حوادث جوشان تبریز تنها اطلاع بخشنا مهواری که از طریق روزنامه ها و رادیو و تلویزیون به مردم میرسد این بود که: (تنی چند جا سوس اجنبی که از آنسوی

مرزها رخنه کرده و آشوبی را تدارک می دیدند، با هوشیاری نیروهای انتظامی و مردم شاه دوست تبریز سرکوب شدند) از وقایعی نظیر آنچه بدنبال شرمقاله ی

تهی و بی مغز (احمد رشیدی مطلق) رخ می داد (که همان نام نویسنده از دور دورنای گیری در جعل و فرمایش رافریاد

میکرد) آنچه در وسایل خبری انعکاس می یافت از این قبیل بود:

(طرح بلوای چند هزاره گرد خیا بانی به هوشیاری مردم و قوای انتظامی، نقش بر آب شد.)

غافل که این جا، راه اطلاع را بر مردم می بندند و آن جا، راه شایعات را باز میکنند. شایعاتی که از هیبت ماجرا حما سهای میساخت و از ماهیت آن قصه ای

نداشت. با ایداز این تنها به قاضی رفتگان سؤال کرد، وقتی رژیم سیاست خود را بر بیسی

اطلامی مردم شالوده میریزد - آن موارد که سهل است، حتی از شرخ بر سیل و بهمن و طوفان و زمین لرزه نیز می هراسد - که نکند کار خدا را بیای او بنویسند - از آن

واقعیت ها بیگانه است و با شایعات زندگی میکند، چه انتظار تا از چرکی بپرهیزد که در زیر مسامات جامعه می جوشد ولی به نکبت سا نسور به رنگ خون پالائیده در چشم

انقش می گیرد؟ این همه تازه گوشه ای از واقعیت هزار گوشه ی زندگی ما بود، نخبگان و نسل جوان ما را عارضه ی مزمن دیگری نیز به بیراهه ها

سوق داده است - عارضه ای که با مرگ مشروطه و ظهور دیکتاتوری شکل گرفت و مثل خوره ای مغزها را تصرف کرد.

وقتی حصارا ختنای بیست ساله در هم شکست و از شهریور ۲ فضای نیمه بازی گشوده شد، تنها بساطی که در وجود جوانان و تحصیل -

کردگان ماشوق بازی با اندیشه را برانگیخت، بساط مارکسیست های از زندان رسته و نور رسیده بود که در آن نیز کاری جز

قالب گیری مغزها را بیج نبود و ما هر چه بود، باب طبع جوانانی بود که بدنبال آن شکست برق آسا میدیدند، از آن (ایران مدره بهتر از عهدباستان) فقط افسانه ی پوچی مانده است.

بقیه در صفحه ۳

حکومت نالایق،

چه در جنگ چه در صلح

بقیه از صفحه ۱

مما حبه انجا میداد، بیوسته با این سؤال روبرو بود که: اگر شما به ایران رفتید و قدرت را بدست گرفتید چه حکومتی تشکیل میدهید؟

آیت الله پاسخ میداد: "ما یک حکومت اسلامی تشکیل میدهیم" ولی از هر توضیح روشنی درباره این نوع حکومت طفره میرفت. در آن زمان چندین حکومت اسلامی در آفریقا و آسیا وجود داشت. از آن جمله عربستان سعودی از دیرباز سنتها و قوانین اسلامی اداره میشد. موریتانی، جمهوری اسلامی بود. در لیبی حکومت اسلامی دایر بود و در پاکستان، ژنرال ضیاء الحق برنامهای اسلامی کردن قوانین حاکم بر جامعه را با غلظت و شدت دنبال میکرد. از آیت الله خمینی سؤال میشد که آیا یک از حکومت های اسلامی موجود الگو و نمونه حکومت اسلامی مورد نظری خواهد بود. آیت الله میگفت: "هیچکدام" و علتش این بود که خودش نمیدانست چه گونه حکومتی را میخواهد بنیاد بگذارد.

بقیه از صفحه ۲

روشنفکران و ملامتگران

در ردیف انبیا و صاحبان کرامت و اعجاز ننشانیم - تنها در یک راه میسر است: راه دستیابی به فضای زیستی آنها - راه آگاهی به حال و هوای کسی که ساختمان عاطفی و دماغی آنها را شکل میدهد. در این میان، پدیده ای که بر تو امید و شادمانی را در دلها میبارد، مایه تاباندن تحول جاننداری است که نشانهای آن در نسل جوان ما، روشنفکران ما و تحصیل کردگان ما و عمدتاً "درمندان کانسون - حیات ملی ما (ایران) به چشم میخورد: تحولی که از یک حرکت بازگشت به خود - از یک تلاش زنده برای شکستن قالب های ذهن - از یک بیداری - از طرح یک سؤال تکان دهنده (که چرا ما مفر دیگری بیندیشیم) ... روایت می کند. که بحث از چند وجوه آن به فرصتی مستقل تیتاز دارد.

حرف آخر این که: روشنفکران ملی کرای ما - حال که در زیر پتک خاندانها و علی زعم شکست هستند و سرخوردگیها و حیرت ها، بیدار شده اند، فارغ از ملامت آن ها که خود از همه تر دامن ترند... با اعتباری بیانی که از تمامی جنبش ها، نهضت ها، قیام ها خواه چپ و خواه راست رسیده است و میرسد، نباید فراموش کنند که چراغ هدایت و نیروی سازمان دهی همچنان در تعلق آنهاست.

یک پله پیش نمانده است: از منزه طلبی گریختن و جراتی برای (انتقاد از خود) داشتن و همین

را زیر آمدن و پا گرفتن حزب بوده را در این خط با بددنبال کرد که متأسفانه رسوب آن در روح نسل جوان و تقویت تحصیل کرده و کل نخیکان و حتی در نظم فکری آنها که بعدها از حزب توده بریدند و به نهضت ملی ایران پیوستند، جالب شد و با ضعف باقی ماندن از این گذرگاه بود که تفکر "یک بُعدی" که با نفس تفکر بیگانه است جایگزین کرد.

(شاید شاه نیز از این ماجرای خیر نبود که از "اندیشمندان" خود خواسته بود، فلسفه ای رستاخیز را بر اساس "دیا لکتیک" طرح بریزند و رساله بنویسند).

اما در دوران آریا میری که نگاه حزبی به یکسو جوازی نداشت، این رسوب جهنمی شکل خطرناکی به خود گرفت و همان بود که نسل جوان و طیف عظیم درس خواندگان و روشنفکران را به جانب تخریب سوق داد.

ما در مقاله دیگری بتفصیل نوشته ایم که اکثریت غالب این نسل، در پیست کلمات نجات - آزادی - استقلال - برابریهای اجتماعی و حتی مفهوم دموکراسی تنها با فضیلت! یک کلمه آشنا شده و آن "انهدام" بود.

بدینگونه نسلی پدید آمد که در "ویران کردن" استاد شده ولی ذره ای از "ساختن" نیا موخته بود. آن شعار ویرانگر (بگذار این برود هر چه پیش آید خوش آید) - شعاری که به شیرازه بنده دفتر انقلاب امام خمینی مبدل شد در جنبش جوی قوت گرفت. از این دیدگاه - ارزیابی مواضع تحصیل کردگان و روشنفکران، بشرط آنکه آنها را

بیدار شده است. نظام قضایی، نظام مالیاتی، نظام سرمایه زگیری، آتشین جنگ، آتشین تجارت، شیوه تولید و توزیع و هر شیوه دیگری که آیت الله خمینی بعنوان ضوابط "حکومت اسلامی" ارائه میدهد منحصر "با شرایط و مقتضیات جوامع انسانی در دوران قبل از عصر صنعت قابل انطباق است.

بعبارت دیگر حکومت اسلامی مورد نظر آیت الله خمینی با خصوصیات جامعه عصر جدید سازگار نیست و برای تأسیس چنین حکومتی ناگزیر باید جامعه را ازین حالت که هست خارج ساخت و "عالمی از نو بیاید ساخت و ز نو آدمی!"

چنین کاری البته از هیچ فرد و هیچ حکومتی ساخته نیست و آیت الله خمینی اولین جنگی که بر راه انداخت و در آن شکست خورد، جنگ با آثار تحولات زمان و بخصوص تحولات ناشی از وجود صنعت و فنون صنعت در زندگی اجتماعی بود.

تنها چیزی که آیت الله خمینی با بکار گرفتن تمام نیروها و امکانات، توانست تغییر دهد سروضع ظاهری مردم بود. آیت الله موفق شد در داخل ایران چادر را بر سر زنها با زگردها و کراوات را از گردن مردها با زکندوریش گذاشتن را معمول کند. همین ویس. از نظر فساد و انحطاط و ابتذال و پاشیدگی روابط انسانی، جامعه ما در دوران "حکومت اسلامی" آیت الله بهمان سر نوشتی دچار آمده است که از لحاظ سیاسی و اقتصادی.

همه اینها معلول طرز فکر کج و کجاست که شور داری حکومت بعد از انقلاب است. در نخستین سالها، اشخاصی که هنوز مجذوب انقلاب بودند و نمیخواستند چشمشان را به حقایق با زکند متعذر میشدند که اینها نتایج قهری و طبیعی انقلاب است.

پس از آن، جنگ پیش آمد و به تدریج بدست حکومت داد تا عدم کفایت خود را در اداره امور کشور ما ست مالمی کند، و گنگاه کاستی ها را به گردن جنگ بشکند.

اما این هر دو بهانه از نظر اهل بصیرت مردود شمرده میشود. انقلاب و جنگ، هر کدام عوارضی دارند. درین شبهه نیست، اما عوارض طبیعی انقلاب و عوارض قهری جنگ فقط جزئی از انبوهی مضامین و مشکلات و نابسامانی های موجود در ایران را، در تمام زمینه ها، تشکیل میدهد. در ایران اگر

حکومت نالایق وجود داشت حتی از جنگ و انقلاب میتوانست دستکم درجهای بی بهره نفع مملکت و در جهت مثبت بهره گیری کند. بسیاری از محققان معتقدند

آمریکایی ها به این دلیل وارد جنگ دوم شدند که میخواهند زیر سایه جنگ خود را از عوارض بحران بزرگ اقتصادی برهانند. بدترین بلایی که ممکن است بر سر یک کشور نازل شود اینست که عیان از اختیارش بدست حکومت نادان نالایقی بیفتد. این بلایی است که بر سر مملکت ما آمده است و تا بلایایی است آثارشوم آن نیز باقی خواهد ماند. چه در جنگ، چه در صلح.

بقیه از صفحه ۱

مبنای

صلحی پایدار

ابتداء با اعلامیه مارس ۱۹۷۵ در الجزیره و پس از آن به انعقاد معاهده ژوئن ۱۹۷۵ در بغداد منجر شد و آن سندی است که با اراده آزاد و توافق دوجانبه دو کشور تنظیم گردیده و حاکمیت ملی دو کشور را تضمین کرده است.

برای روشن ساختن طبیعت دائمی و غیر قابل تغییر این معاهده و مواد مندرج در آن، کافی است به ماده ۵ آن اشاره کنیم که مرزهای آبی و خاکی دو کشور را به تائید طرفین معاهده، غیر قابل تغییر، دائمی و نهایی اعلام می دارد.

(ماده ۵: در قالب تغییر قابل تغییر بودن مرزها و احترام کامل به تمامیت ارضی دو دولت، طرفین معظمین معاهده پس تائید می نمایند که خط مرز زمینی و رودخانه ای آنان لایتغیر و دائمی و قطعی میباشد.)

تغییر ناپذیری این معاهده همچنین از سیستم حکمیت که در ماده ۶ پیش بینی شده است روشن میشود. در ماده مذکور طرز مختلف برای حل اختلافات احتمالی در مورد تفسیر و اجرای معاهده در نظر گرفته شده که آخرین مرحله آن تشکیل کمیسیون حکمیت توسط دیوان داوران بین المللی است. لاهه میباید و حکم این کمیسیون برای هر دو طرف لازم الاجرا پیش بینی شده است.

بطوریکه ملاحظه می شود علاوه بر اصول بین المللی، در متن معاهده نیز دو طرف به تعظمی بودن روابط همجواری بر اساس آن معاهده، متعهد شده اند و بنا بر این الغای یکجانبه آن قابل قبول نیست. علاوه بر آن، هر دو طرف از امضاء کنندگان کنوانسیون وین مورخ ۲۲ مه ۱۹۶۹ میباشند، که توسل یکجانبه به اصل حقوقی بین المللی را که

ناظر به تعدیل قراردادها و معاهدات در صورت تغییر احوال مقتضیات زمان است، مردود شناخته و استفاده از آن را موقوف به شرایطی کرده است. در مورد معاهدات مربوط به خطوط مرزی، بطور کلی استناد و استفاده از آن را ممکن ندانسته است.

استناد عراق به این امر که جمهوری اسلامی رعایت مواظبیت معاهده را نکرده است قابل قبول نیست. زیرا در جنبش صوری عراق موظف بوده است بر طبق ماده ۶ معاهده از سیستم رفع اختلافات مندرج در ماده مذکور استفاده نکند.

در نتیجه هیچ شکی نیست که معاهده مرزی و حسن همجواری بین ایران و عراق مورخ ژوئن ۱۹۷۵ و ضمائم آن، که در دبیرخانه سازمان ملل متحد ثبت رسیده است، همچنان دارای اعتبار است و خط مرزی بینینتی شده بموجب آن، خط مرزی شناخته شده بین المللی محسوب می گردد. ملت ایران به هیچ دولتی اجازه نخواهد داد که زیر بار الفاظ این معاهده برود.

بقیه از صفحه ۱

عالم زدست رفت توپا در رکاب کن!

"گزارش یک نظرخواهی" ایشان را که خواندم، چون دیدم این گزارش بر اساس "آخرین نامه سرگشاده به شهрия رضا شاه دوم" نوشته شده، شائق شدم که نامه سرگشاده را هم ببخوانم.

این طرف و آن طرف، شماره ۱۴ ژوئیه ۸۸ کیهان را هم پیدا کردم. معلوم شد که این آخرین نامه سرگشاده ایشان، در واقع پنجمین نامه است و نامه های اول تا چهارم در شماره های قبلی چاپ شده است. همت و فرصت کم و چشم و چاره غریب زده، اجازه نمی دادند تا آنها هم بی سروم، اما خوب شختا نه آقای شفا لب مطلب و جان کلام را در همین آخرین نامه و گزارش برشته تحریر در آورده اند.

اما واقعا چه وقتی وجه سرمایه ای صرف انتشار این همه نامه، که هر کدام یکی دو صفحه روزنامه را اشغال کرده، شده است. بخصوص سرمایه قابل ملاحظه ای صرف شده است. البته این را قبلا نمی دانستم. ولی در کیهان شماره ۱۰ شهریور، تذکریه ای از هیئت مدیره روزنامه خواندم که نوشته اند از وقتی روزنامه را به ۱۲ صفحه تقلیل داده اند از زیادت این جور چیزها پول میگیرند و سران اوپوزیسیون و شخصیت های ایرانی اگر علاقه مند باشند متن اعلامیه ها را چاپ شود، باید آنرا آگهی تلفی کرده و هزینه آنرا بپردازند و آن زمان تاکنون این رویه را عملی کرده اند و همچنان ادامه خواهند داد.

نرخ آگهی در کیهان را نمی دانم ولی بهرحال هفت هشت شماره، و در هر شماره یکی دو صفحه خیلی سرمایه میبرد و بناچار آقای شفا سرمایه گذاری عمده ای کرده اند.

آقای شجاع الدین شفا در پایان آخرین نامه سرگشاده، از خوانندگان کیهان خواسته اند که نظرات خودشان را ظرف یک ماه بنویسند و به آدرس ایشان ارسال دارند.

و در "گزارش نظرخواهی" مینویسند که ۱۳۲۷ نفر با نامه ۱۵۶۸ نفر، جمعا ۲۸۹۵ نفر از استرالیا و اروپا و آمریکا، در این نظرخواهی - بصورت نامه یا طومار - شرکت کرده اند و اکثریت قریب به اتفاق آنها، موافقت بی قید و شرط خود را با مطالب نامه سرگشاده ایشان اعلام داشته اند. در نتیجه گزارش نهایی نظرخواهی، خلاصه منظم شده پیشنهادات یا اندرزهای ایشان، در نامه های سرگشاده، به "شهریار رضا شاه دوم" است.

خوب، تا اینجا حرفی و حکایتی نیست. آنچه کنجگاری و بندگی فصول را تحریک کرده یک عبارت عجیب از آخرین نامه سرگشاده آقای شفاست، که مرقوم میدارند:

"میدانم که از نامه سرگشاده پیش من نوشتن نامه بود و احتمال بسیار کمی دهم که از این نامه دومین نیز خوششان نیاید..."

عجیب است! چرا شاهزاده رضا پهلوی از این نامه خوششان نیاید؟

حالا، آقای شفا که میخواهند بهر قیمتی هست از شاهزاده رضا شاه دومی بسازند، به بنده ایرادخواهند گرفت که چرا بخلاف منطق، شاهزاده را "شهریار" خوانده ام زیرا پیشاپیش بی منطقی امثال بنده را، در افتاز نامه سرگشاده، یادآوری کرده اند:

این نامه سرگشاده آخرین را، به عنوان یک ایرانی دردمند و نگران از وضع پناهگاه میلیون ایرانی دیگر و بعنوان سختگویی از سختگویی آنان، مستقیما خطاب به شما، شهریار رضا شاه دوم، در مقام پادشاه قانونی ایران و برچمدار سنتی ناسیونالیسم ایرانی می نویسم. با این برداشت قاطع که طرف خطاب این نامه، بخلاف منطق آنهاست که میکوشند تا شما را شاهزاده رضا پهلوی بدانند، پادشاه رسمی و قانونی ایران است، زیرا در منطق من اگر بایست اساس مشروطیت ایران تعطیل برادر نباشد، استمرار این مشروطیت با شاهزاده شاه مین میسر نمیشود، با شاه تضمین میشود، ولو آنکه شرایط موجودا مکان انجام تشریفات قانونی این کار را نداشته باشد.

این هم حرفی است. لابد آقای شفا که سالها در مجاورت و موافقت و مشاورت شاه بوده اند، واقعیت های دست اولی را که از چشم ما پنهان بوده، دیده اند. ولایت بر اساس مشاهدات و تجربیات پنجاه ساله اخیر است که با این قاطعیت نظر میدهند که وقتی شاه باشد، مشروطیت تعطیل نمیشود و وجود شاه بخودی خود، اصول مشروطیت را قائلان اساسی آن را تضمین میکند. ولی بخلاف ایشان که زیر سایه شاه آنقدر مشروطیت داشته اند که احتمالا "دلشان را زده است، ما آدم های "ندید بیدید"، میخواهیم مشروطیت را با اصل سی و نهم متمم قانون اساسی، "توبه کنیم".

اما سوال میماند، که چرا شاهزاده رضا پهلوی از این نامه خوششان نیاید؟ حرف آقای شفا جز این نیست که:

و این ایرانی که شما در این هشت ساله پادشاه قانونی آن بوده اید، نه یک ایران ایرانی بوده است، نه مشروطیتی در آن وجود داشته است، نه قانون اساسی مشروطیتی در آن وجود داشته است. در چنین شرایطی نقش منطقی شما نمیتوانسته است امروز هم نمیتواند به نقش یک پادشاه تشریفاتی زمان طلح منحصر شود، بلکه می بایست بنیان ریشتر از آن نقش یک فرمانده مبارزان جنگ باشد...

از این حرف، آن هم با همه تمجید و تحسین و تعارف... که چاشنی این نامه سرگشاده شده است، چرا شاهزاده نباید خوششان بیاید؟

کجای نامه ممکن است موجب رنجش بشود؟ شاید آنجایی که به شاهزاده کمی تشریح زده اند:

... و یکی از این موارد موضع هائیک است که در گفته ها و نوشته های خودتان علیه پدرتان گرفته اید و میگیرید، آنهم بصورتی که غالباً "نه تنها واقع گرایانه نیست، بلکه متصفا نه نیز نیست... و در مصاحبه اخیر خودتان با خبرنگاری رویترز گفته اید: "۴۸ میلیون مردم ایران در دوران خمینی حتی بیشتر از روزهای حکومت پدرم رنج کشیده اند" ولی آیا شما که تا آخر دوران سلطنت پدرتان نوجوانی دانش آموزی نبوده اید و اطلاع خاصی از آنچه در دوران کودکی شما میگذشته است نداشته اید، واقعا "میتوانید ادوی کنید

که مردم ایران در آن دوران رنج می کشیده اند، و به چه اندازه رنج می کشیده اند؟

این "تشریح" چون از روی دلسوزی بوده است قاعدتا "نباید موجب رنجش شاهزاده بشود. بلاشک دایه خانونی آقای شفا از فرط مهربانی است. از حق نگذریم شاهزاده همکار درستی نمی کنند. ایشان در مقام تحقیق از وضع مردم در آن دوران، نباید به حرف عمده اکثره جنوب شهری و دهاتی های کرمان و یلوچستان، که روز را از بیست تشخیص نمیدهند، گوش بدهند. اگر اطلاعی از وضع آن سالها و میزان رنج و راحست مردم میخواهند بگیرند، باید از آدمهای مثل آقای شفا اطلاع صحیح کسب کنند، همان کاری که مرحوم محمدرضا شاه میکرد.

شاید آنجایی که آقای شفا نسخه نجات ایران را می پیچند، آنجا ابتدا سوال میکنند که چه کسی یا چه کسانی میتوانند و می بایند چنین رسالتی را انجام دهند، و بعد گروه های مختلف را یکی یکی رد میکنند تا می رسند به جواب مسئله:

صرفا "و منحصرا" وظیفه و مسئولیت آنهاست که خود را تنها دربرای ایران ایرانی متعهد میدارند، وظیفه ناسیونالیسم ایرانی و ناسیونالیست های واقعی ایرانی است، که ممکن است همه آنها سلطنت طلب نباشند، اما بطور مسلم اکثریت قاطع آنرا سلطنت طلبانی تشکیل میدهند که بی استثنا هواخواهان سلطنت مشروطه قانون اساسی هستند و نه کسان موهومی که دشمنانی، غالباً "بت ساز و بت پرست"، بر آنان احقانه عنوان "شاه الهی" نهاده اند...

خوب، البته شاه الهی ها را موهوم خواندن، یعنی وجود آنها را از بیخ و بن انکار کردن، از تعداد ابواب جمعی خیلی میکاهد. ولی وقتی نظر میدهند که اکثریت قاطع ناسیونالیست های ایرانی هواخواه سلطنت مشروطه هستند، این کثرت، آن کسری را مرتب میکنند و موجهی برای خوش نیا مدن نمی ماند. شاید هم لفظ "احمقانه" در متن "نامه شهریار" خلاف اتیکت باشد. ولی گمان نکنم این، مایه رنجش خاطر شاهزاده بشود، زیرا ربطی به ایشان پیدا نمی کند و روشن است که آقای شفا، با جنگ زدن و خاک پاشیدن به روی "دشمنان بت ساز بت پرست که احقانه عنوان شاه الهی میدهند" به کی و کجا نظر دارند.

شاید آنجایی که آقای شفا - با احتمال قوی ندانسته - از عهد نامه ترکمانچای یاد کرده اند؟

این را باید عرض کنم که بنده، اگر به جای آقای شفا - که این همه از عزت ملی و غرور ملی و بی ناسیونالیسم و بی ایرانی دم زده اند، بودم - در بیان سیاهکاری های رژیم ضد ایرانی آخوندی، از هراتفاق نحسی که در تاریخ معاصر مملکت ما اتفاق افتاده، یاد میکردم، جز ترکمانچای... عبارت دیگر ترکمانچای را زیر سیلی در میگردم.

ایشان ضمن بحث درباره جنگ و موضع ضعف امروزی رژیم آخوندی در مذاکرات صلح، می نویسند:

... امروز این جنگ باخته شده است و بسیار همی انصافانه و ظالمانه باخته شده است، زیرا برای میلیون ها میلیون ها مردم پاکدل و پاکبخت، ایرانی دردی جانگاز تر از این نمیتواند باشد که هم جگر گوشگان خویش را از دست داده باشند، و هم آبرو و شرف ملی خویش را.

و در توضیح از دست دادن آبرو و شرف ملی، بلافاصله اضافه می کنند:

... و این هر دو را در چه شرایطی از دست داده اند؟ در جنگی که بعد از ترکمانچای اول، نخستین شکست ایران را در یک نبرد تمام عیار خارجی به همراه آورده است (زیرا در سوم شهریور ۱۳۲۰ عملا جنگی صورت نگرفت) و اکنون هم که ظاهر آن "با دومین ترکمانچای ننگین" است و این گزافه است که احتمالا "تراژدی مه شوم ترین فاجعه تاریخ ایران از دوران مغول تا به امروز است..."

عرض کردم که اگر من جای ایشان بودم، ترکمانچای را زیر سیلی در میگردم چرا؟ برای اینکه وقتی از ترکمانچای اول و ترکمانچای دوم و اول "از ترکمانچای ننگین" یاد می کنند، همان ناسیونالیست های که ذکرشان بر قلم ایشان رفته است - اگر فقط ناسیونالیست مجلسی نباشند - ننگین ترین یادگار ترکمانچای، یعنی کاپیتولاسیون، را به یاد می آورند. و ذهن آنها، در سیروساحت تاریخی، از سال ۱۲۰۷ - سال تحمیل کاپیتولاسیون به ایران - به سال ۱۲۹۶ و لغویک جانبیه آن بوسیله کابینه مصمص السلطنه میرسد و از آنجا به الفاء صریح کاپیتولاسیون، بموجب ماده شانزدهم معاهده ۱۳۰۰ (۱۹۲۱) ایران و شوروی نسبت به اتباع شوروی - و بعد به الفاء رسمی و عملی آن، بفرمان رضا شاه در ۱۳۰۶، نسبت به اتباع سایر کشورها - طی

طریق میکند، بعد میرسد به ۲۱ مهر ۱۳۴۳ که دوباره کاپیتولاسیون، برای ده ها هزار اتباع نظامی و غیر نظامی آمریکا، با تصویب کارمندان مجلس شورای ملی برقرار شد.

و یادشان می آید که از روز چهارم آبان ۱۳۴۳ بود که آخوند مرتجع و ضد ایرانی قم، در اذهان خام و ساده، به آقای خمینی، قهرمان جعلی استقلال و عزت ملی ایران، مبدل شد.

آنها بیاد می آورند که دکان آقای خمینی از مهر ماه ۴۱ تا روز چهارم آبان ۱۳۴۳، جز مشتری های همیشگی حوزه های علمیه، رونقی نداشت، زیرا همه داد و فریاد و مخالف خوانی او درباره مسائل شرعی مثل: کارهای خلاف شرع دولت - حق رای زن ها - خطری که اسلام را تهدید میکند - نظام جباری دختران - قانون حمایت خانواده، دور میزد، که در میان مردم بُرد ملی نداشت.

و از آن تاریخ بود که آقای خمینی با سوء استفاده از این خلفا کفاری خفت آور و آبروریز حکومت، برهیت ارتجایی و ضد ملی خود، کسوت و پوشش ملی آراست و در نطق کذائی ۴ آبان ۴۳ فریاد دبر آورد:

"عظمت ایران از بین رفت، مسارا فروختند، استقلال ما را فروختند، عزت ما با یکوب شد، عظمت ارتش ایران را با یکوب کردند."

و از آن روز، آقای خمینی، آقای خمینی شد. باری، بگذریم، این هم وقتی خوب فکرمی کنم می بینم نمی تواند موجب رنجش شاهزاده بشود، زیرا موقع کاپیتولاسیون طفل شیر خواره ای بوده اند و در این ماجرا نقشی و گناهی نداشته اند.

بقیه از صفحه ۴

عالم زدست رفت توپا در رکاب کن!

شاید آنجائی که خواسته اند به شاهزاده رها پهلوی درس تاریخ و درس سلطنت بدهند:

اگر تا جداران امروز به مقتضای شرایط دموکراتیک زمان صلح موضعی عمدتاً تشریفاتی دارند، تا جداران دیروز به مقتضای شرایط اضطراری زمان جنگ، قبل از آنکه شاه و ملکه تشریفاتی باشند مبارزان عملی زمان پیکار بودند. در دوران همین جنگ جهانی دوم، جرج ششم، پادشاه انگلستان بر اثر فرسودگی ناشی از ضروری و قفله در اردوگاهها و کارخانهها و ناوهای و بیما رستانها و مراکز بیماران شده و شرکت پیگیری در جلسات نظامی و سیاسی، با مرگی زودرس جان سپرد، و آلبرت بلژیک در مقام فرمانده عملی نیروهای مسلح کشورش در میدان جنگ به اسارت دشمن مهاجم درآمد، و فردریک دانمارک در همه سالهای اشغال کشورش رهبری نیروهای مقاومت را بعهده داشت و ملکه ویلهلمینا با همه سالخوردهگیش پرچم مبارزه با اشغالگران هیتلری را همچنان از دست نینهاد. در شرایط امروز شما بیش از آنکه شاهمی از شاهان زمان صلح باشید محکوم قوانین قاطع جنگ و صلح رهبری از رهبران زمان جنگید.....

آقای شفا اگر معتقدند که شاهزاده رضا پهلوی دربار رنج و راحت مردم ایران در دوران گذشته باید از ایشان سؤال کنند، مسلماً در زمینه شیوه سلطنت تاجداران در دوران جنگ و صلح نیازمند درسهای آقای شفا نیستند و به یقین میدانند که جنگ دوم جهانی - بخلاف جنگهای گذشته که غالباً "دعواست صرف سرزمینها و ثروتها یا دفاع از آنها بود- بخصوص یک معنای ایدئولوژیک داشت: مبارزه دمکراسی ها علیه حکومت های فئودالی خودکامه بود. و از طرفی میدانند که مثلاً جرج ششم پادشاهی به نهایت دمکرات بود، در اردوگاهها و کارخانهها و سربازخانهها و مناطق بمباران شده فقط و فقط با طردلداری و همدردی حاضر میشد و آقای چرچیل برای مسائل مثل اشغال ایران، امضاء منشور آتلانتیک، پیاده کردن نیرو در شمال فرانسه و غیره، مراتب را به شرف عرض نمی رساند و حسب الامر مطاع مبارک ملوکانه جرج ششم اقدام نمی کرده است. و از طرفی، تا آنجائی که بنده بخاطر می آوردم و شاهزاده هم حتماً شنیده اند، مرگ زودرس جرج ششم علت ابتلا به بیماری سرطان ریه بود.

ولی شاهزاده یقیناً این جرات درس دادن را به آقای شفا، که بخاطر مصلحت ایشان، جرج ششم را به فرمانده خونریز جنگی مبدل کرده اند، نخواهند بخشید. مضافاً اینکه میدانند آلبرت بلژیک که آقای شفا آنهمه شجاعت و جنگاوری به او نسبت داده اند، موقع شروع جنگ دوم جهانی پنج سال بود که روی درنقاب خاک کشیده بود و نیسیز، فردریک دانمارک که میفرمایند در سالهای اشغال کشورش رهبری نیروهای مقاومت را بعهده داشت، دو سال پیش از شروع جنگ دعوت حق را لبیک گفته بود.

شاید آنجائی که آقای شفا ائتلافهای شاهزاده رضا پهلوی و مشاوران و بیژنه ایشان را محکوم کرده اند و بطور ضمنی از جانشین آنها سخن رانده اند، این یکی از ایرادات اساسی آقای شفا به ایشان است

که در نامه سرگشاده، ظاهراً "دوران هشت-ساله" به در رفتن شاهزاده نمی بخشند که چرا بجای فرماندهی برجسته تشریفاتی پادشاهی دمکراتیک خود و مشاوران و ائتلافها تکیه کرده اند:

و با همین برداشت بجای اینکه بیشترین تلاش خویش را بر سر زماندهی مبارزه ملی اصلی متمرکز سازید تا با شید دراموری از قبیل شوراها و بیجاصل مشروطیت یا شوراها بی حاصل ترمشاوران ویژه، و در ائتلافها و قطع ائتلافها پراکنده ساخته اید، یعنی عملاً به هدر داده اید.

ایراد تند و حتی تاحدی خلاف نزاکت به "شوراها" بی حاصل ترمشاوران ویژه را داشته باشید، تا برسیم به جان کلام، آقای شفا، همان طور که عرض کردم، آمار داده اند که به نفع نظر خواهی ایشان جمعا ۲۸۹۵ نفر از هموطنان، از استرالیا و اروپا و آمریکا، پاسخ داده اند.

از بخت بلند آقای شفا، ما آدمهای نق نقو و ایرادگیری نیستیم یعنی در دوران گذشته به ما آموخته اند که دربارها تعداد آراء که از طرف مقامات رسمی اعلام میشود، اهم از انتخابات صنفی و انتخابات مجلس شورای و مجلس سنا و غیره، بجای خویی باشیم، سرمان را با شین بیندازیم و چون و چسرا نکنیم. اما نتیجه گیری از آمار هم تشخیص آقای شفا را تا شید میکند:

۸۵٪ از تمام نویسندگان نامه های شخصی و امضاء کنندگان نامه های دسته جمعی، موافقت بی قید و شرط خود را با مطالب نامه سرگشاده اعلام داشته (یعنی ۲۴۶۰/۷۵ نفر) و تذکر داده اند که طرفدار مشروطه سلطنتی برای ایران فردا و خواستار رهبری قاطع شهریاری است. دوم برای جنبش ملی ایران امروز هستند و دست کم دوسوم از این عده (یعنی ۱۶۴۰/۵۰ نفر) از اینکه جنبش رهبری تاکنون اعمال نشده است اظهار تأسف یا کله مندی کرده اند، و بسیاری از آنان (یعنی لااقل ۱۵۰۰ نفر) مسئولیت اساسی این امر را با مشاوران شهریاری دانسته اند. (محاسبه رقم درصدها از بنده نگارنده است)

معنای این فتوی هم روشن است: اگر عرایض جان نثار دربارها "مشاوران ویژه" را قبول نفرموده اید، این را چه می فرمائید که اکثریت هموطنان شهپرست، (۱۵۰۰ نفر) در پاسخ به نفع جان نثار "مشاوران ویژه شهریاری" را مسئول عدم پیشرفت کارها دانسته اند؟

- این مشاوران آخ، پس کی بخ؟
- اگر حوصله بفرمائید عرض می کنم:

ومن این بار، نه تنها از جانب شخص خودم، بلکه به نمایندگی از جانب همه این ناسیونالیست ها که میگویند که ما هم می خواهیم خود را این مورد به من و کالت کتبی داده اند و خودتان نیز به نوبه خویش نمایندگی شما ریسبا ریسبا ریشتری از ایرانیان را دارند، میگویم که وظیفه و مسئولیت رهبری چنین جنبشی، بحکم قوانین چند هزار ساله تاریخ ایران - به حکم سنت های ملی دیربای ایران - به حکم اراده اکثریت ملت ایران - و به حکم قانون اساسی ایران - با مقامی است که پادشاه قانونی ایران نام دارد.

پس، سرداران، سپهسالاران، شاهها، شهریاریا، چطور میتوانید از این "حکما" سرپیچی کنید؟
- حکم قوانین چند هزار ساله تاریخ

ایران... چه حکمی؟ چه سوالی است می فرمائید؟ کوروش کبیر، اردشیر بابکان، شاه اسماعیل، شاهزاده، املا" مرحوم رضا شاه کبیر، اینها بضرر شمشیر یا شمت تیر تاج و تخت را بدست آوردند... اینها قانون و قوانین نمی شوند؟ اختیار دارید! وقتی مدت ۲۵ قرن به یک شیوه ای عمل شد قانون میشود.

- حکم سنت های ملی؟ این که دیگر حرف ندارد. ملاحظه نفرموده اید که مردم ایران به هر چیز خوب شاه میگویند؟ شاهکار، شاهزاده، شاه بیت، شاهرگ، شاه میوه.

- اراده اکثریت ملت؟ پس صبح تا حالا چی عرض می کردیم. جان نثار که از جانب شخص خودم حرف نزدیم، به نما بندگی از طرف همه ناسیونالیست ها می که عرض کردیم به جان نثار و کالت کتبی داده اند، تقاضا کردم میفرمائید، آمار دقیق را در روزنامه کیهان ملاحظه بفرمائید.

- حکم قانون اساسی؟ ده ما شاء الله شما هم چقدر ایراد میگیرید! آن راهم یک کاریش میکنیم. پس تفسیر و مفسر را برای چی اختراع کرده اند. دیگر از تفسیر اصلی و هفتم که سخت تر نیست، خواستند بشود، شد و شاهزاده خانم فوزیه را، که تا چهل پشتش عرب بود، ایرانی الاصل کردند.

- خوب، این "حکما" را که پذیرفتیم، چه باید بکنیم؟
- آهان، برسیدیم به اصل مطلب. فقط یک مقدمه ای بفرمائید تا میرسانم و بعد عرض میکنم چه باید بکنیم. کالت کتبی را در اینجا، آقای شفا که قبلاً شاهزاده را ملامت کرده اند که چرا فقط از جان عبود میخواستند به بگذارند، کلامی از ایشان در باره میزان فداکاری: (حاضرمانمرا هم در این راه بیدم) را نقل می کنند و فتوی میدهند که فرمانده باید بگذرد بهمانند و در عمل نیازی به گذشت جانی نیست. اما:

در عرض، اگر نیازی به گذشت جانی نیست بسیار موارد پیش می آید که نیازی به گذشت مالی هست. و برای محکم کاری در باره گذشت مالی، به حرف خود، یک مختصری چاشنی تهدید میزنند:

اگر واقعاً قدرت یا جرات مبارزه با جمهوری اسلامی را در خود نمی بینید، این موضوع را صراحتاً "به ملت ایران" ابراز کنید تا ملت نیز از این میدانجات ایران بدست پادشاه خود دست بردارد و راه را بگری بیاورد. و بعد در باره میزان گذشت مالی - با ملامت سوداگرانی که حاضرند تنها درصد معینی از پول خود را در این راه بگذارند - چنین حکمی دهند:

ولی پادشاهی که سر نوشتش بدست تاریخ با سر نوشت ملت و کشورش گره خورده است، نمیتواند بگوید که در جائی که حاضر است جانش را مدد در دین راه بگذارد، از مال خودش بیش از فلان قدر در مدنی گذارد.

- اما این مدد در مدنی چه مصرفی باید برسد و بوسیله چه کسی بمصرف برسد؟
- به مصرف خیر، بوسیله یک آدم دست و دل پاک!

- این توضیح خیلی مبهم است.
- اگر اجازه بفرمائید بیا بیا مش را با اجازه ذات مبارک، رفع میکنم. برای اینکه موضوع کاملاً روشن بشود و هیچ نقطه ابهامی نماند، عرایضم را خلاصه میکنم: ذات اقدس شهریاری اولاً باید فکر ائتلاف مثلاً را از سر تا بیرون کنید.

ثانیاً "باید آن مشاوران مقصر، و مردود در نظر خواهی، را مرخص بفرمائید. ثالثاً" بجای آنها، یک آدم جا سنگین - نه از این جفله مغله ها - یک آدم جا سنگین، اهل قلم، دست و دل پاک، حدود هفتاد ساله، با سابقه کافی خدمت خاندانی، که ضمناً ۸۵ درصد ملت - به قریب ۲۸۹۵ پاسخ مثبت به ندايش از استرالیا و اروپا و آمریکا - پشت سرش باشند، به مشاورت و نظارت خاصه انتخاب بفرمائید و راجعاً ".... راجعاً" اگر نه مدد در مدنی، لااقل نود و پنج درصدش را در اختیار او بگذارید و بعد... آسوده بخوابید که او بیدار است.

به دو چیز گیرند: مملکت را یکی زعفرانی یکی پرنیانی یکی زرتانی ملک برنیشته دگر آن آبدیده یمانی شهریاری زعفرانی اش را تا مین بفرمائید پرنیانی اش را میدهم دست این ناسیونالیست های شهپرست که به نفع ناسیونالیسم پاسخ مثبت داده اند، و جان نثار هم، بحکم احکامات شهپرستی و میهن دوستی و ناسیونالیستی، شخصاً وظیفه خطیر نظارت فائق بر آن "۹۵ درصد" را عهده دار خواهد شد که جای هیچ نگرانی نماند. از شهریاری برکت، از ما حرکت!

چیز غریبی است، نمیدانم چرا بیجهت یاد مولانا عبید زاکانی افتاده ام که میفرمود: "درویش گیوه دریا، نماز میگذارد. عربی طمع در گیوه" او بست، گفت: با گیوه نماز نیا شد، درویش دریا فت و گفت: اگر نماز نیا شد، گیوه باشد.

بقیه از صفحه ۳

مبنای صلحی پایدار

ولی ازین گذشته، معاهده ۱۹۷۵ بهترین سندی است که بر اساس آن میتوان اختلافات ناشی از جنگ را حل و فصل نمود و آینه سندی است که بر اساس آن میتوان اختلافات و حسن همجواری سمرختر قرارداد.

بدیهی است اصل آنست که در مذاکرات صلح، از آنجا دروسی که موجب جریحه دار شدن احساسات ملی یکی از طرفین نبود خودداری گردد. صلح پایدار بدون خواست صمیمانه و اراده واقعی برای صلح میسر نیست. صلحی که بر اساس غالب و مغلوب در جنگ بنا شود بنا بر سوابق تاریخی، بطور کلی ویا لاصح در مورد مرزهای غربی ایران صلحی پایدار نخواهد بود. صلح با بیستی وسیله ای برای آسایش و رفح نهائی و واقعی اختلافات با تدوین وسیله ای برای بستر همکاریهایی مفید و دائمی و استقرار حسن همجواری

ع. سنخوری

فرهنگ ایران

محمد جعفر محجوب

داستان گنبد سرخ - از هفت پیکر نظامی

بهرام پنجم ساسانی معروف به بهرام گورازا شاهان معروف این سلسله است...

بخشی از زمین که منسوب به مریخ (ظاهرا اقلیم چهارم) است سقلاب (۲) (= سقلاب) است...

دخترپادشاه سقلاب شمع شیبستان بهرام بوده است:

بانوی سرخ روی سقلابی آن به رنگ آتشی به لطف آبی به رستاریش میان در بست...

خوش بود ماه آفتاب پرست... شاه از آن سرخ سبب شد آمیز...

خواست افسانه ای نشاط انگیز نازنین سرتافت از راییش...

گفت کز جمله ولایت روس بود شهری به نیکیوی چو عروس پادشاهی در او عمارت ساز...

دختری داشت پروریده به ناز این دخترپادشاه روس علاوه بر زیبایی خیره کننده...

طبعی متمایل به دانش و هنر داشت، بجز از خوبی و شکر خندی داشت پیرایه هنرمندی...

دانش آموخته زهرنقعی در نیشته زهرنی ورقی خوانده نیرنگ نامه های جهان...

جادویی ها و جویزهای نهان در کشیده نقاب زلف به روی سر کشیده زبا رنانه شوی (۳)...

آن که در دور خویش شش طاق بود سوی جفتش کسی اتفاق بود...

هر چه بر زیبایی دختر پیرهنی او از نیرنگ سازی و جادویی می افزود، از سویی رغبت او به پذیرفتن شوهر...

کاستی می گرفت و از سویی دیگر بر تعداد خواستگاران می افزود...

خوبش در از تردید: دختر که دست خواستگاران را روز به روز به سوی جست کوهی در آن دیار بلند...

دور، چون دژ آسمان زگزند داد کردن بر او حصار چو بست...

گفتی از میز کوه کوهی رست پوزش بکیست وزیر در خواست...

تا کند برگ راه رفتن راست پدرم بر آن از آن دوری...

گر چه رنجید، داد دستوری (= اجازه) دخترپادشاه به پدر لواز و وسایل خویش را برداشت و با...

تنی چند خدمتگاران در وقت و برای این که راه آمد و شد خواستگاران را بدان دژ بر بست...

کرد در راه آن حصار بلند از سر زیر کی طلسمی چند...

پیکر هر طلسم از آهن و سنگ هر یکی کهرای (= داسی) گرفته به جنگ...

هر که رفتی بدان گذر که بیم گشتی از زخم تیغ هابه دونیم...

جز یکی کان رقیب آن دژ بود هر که آن راه رفت، عاجز بود...

و آن رقیبی که بود محرم کار ره نرفتی، مگر به "گام شمار"...

گریکی پی غلط شدی رمدهش او فتادی سرش ز کالبدش از طلسمی بدور سیدی تیغ...

ماه عمرش نهان شدی در میخ (۴) پس از آن که راه دژ بدین ترتیب بسته شد دختر تصویریری...

از خود بر روی پاره ای پرند (پارچه ابریشمین) نقاشی کرد و با لای آن به خطی خوش نوشت: هر کس خواستار من است...

با بد چند شرط را رعایت کند، شرط نخست نیک نامی و نیکی است...

شرط دوم این که طلسم را بگشاید و از این راه به در دژ برسد...

سوم آن که در این دژ را نشان دهد که کجا است و چون چنین کرد، شرط چهارم این است که بنده...

شهرپا زگرده دوبه بارگاه پدرم برود تا من نیز بدان جا آیم و از استوال های من کنم...

گر جوابم دهد چنان که من بخواهم او را چنان که شرط و فاست شوی من باشد آن گرامی مردم...

کآنچه گفتم تمام داد کرد سپس دستورا ده آن تصویر را این شرایط را بر بسالی در دژ پیا ویزد...

از آن پس بسیار کسان از دور و نزدیک، از بزرگان پادشاه زاده، از جوانان نیرومند و مستعد همه به سوی دژ آمدند و...

سردر یا ختنند... کس از آن ره خلاص دیده نبود همه ره جز سر بریده نبود...

تا ز بس سر که شدریده به قهر کله بر کله بسته شد در شهر کرد گیتی چونگری همه جای...

کله بر کله بسته شد در شهر کرد گیتی چونگری همه جای کلبه بر کله بسته شد در شهر...

کرد گیتی چونگری همه جای کلبه بر کله بسته شد در شهر کرد گیتی چونگری همه جای...

کلبه بر کله بسته شد در شهر کرد گیتی چونگری همه جای کلبه بر کله بسته شد در شهر...

کلبه بر کله بسته شد در شهر کرد گیتی چونگری همه جای کلبه بر کله بسته شد در شهر...

کلبه بر کله بسته شد در شهر کرد گیتی چونگری همه جای کلبه بر کله بسته شد در شهر...

کلبه بر کله بسته شد در شهر کرد گیتی چونگری همه جای کلبه بر کله بسته شد در شهر...

کلبه بر کله بسته شد در شهر کرد گیتی چونگری همه جای کلبه بر کله بسته شد در شهر...

کلبه بر کله بسته شد در شهر کرد گیتی چونگری همه جای کلبه بر کله بسته شد در شهر...

کلبه بر کله بسته شد در شهر کرد گیتی چونگری همه جای کلبه بر کله بسته شد در شهر...

کلبه بر کله بسته شد در شهر کرد گیتی چونگری همه جای کلبه بر کله بسته شد در شهر...

زیبرک و زورمند و خوب و دلیر سید شمشیر را و چه گورو چه شیر...

این شاهزاده به قصدشکار از شهر خویش بیرون می آید و تقدیر او را بدین دژ را نمایی می کند...

این جوان با جوانان دیگر چند فرقی عمده دارد، نخست این که با همه جوانی عقل بر وجودش حاکم است...

با آن که با دیدار آن تصویر زیبا دل را از دست داده است با زبهرنقعی می اندیشد:

گفت: از این گوهر نهنگ آویز چون گریزم؟ که نیست جای گریز...

گر دلم زین هوس بگذرد نشود سر شود، وین هوس ز سر نشود بر برسد ارچه صورتی زیباست...

ما در حلقه، خار در دیباست بازگفت: این پرند را بریان بسته اند از برای مشتریان...

پیش افسون آن چنان بریسی (= بری ای) نتوان رفت بی فسونگری...

تا زبان بند آن پیری نکند سر در این کار سرسری نکنم...

جوان با همه جوانی تصمیم می گیرد که تا از زمزور از این طلسم آگاه نشود زبان بنویسد بری را نداند در این طلسم پای نگذارد...

یکی دیگر از مزایای اخلاقی این جوان آن است که با دیدن آن همه راهی بریده اشک در چشم حلقه می زند و با خود می گوید...

با دیدن آن آفت را از سر راه جوانان برداشت و این دام بلا را با زچید، به همین سبب نخست به فکر چاره می افتد و به هر گوشه چاره سازی...

می جوید تا سرانجام پیری را زدن آگاه می یابد و کمربند خدمت او می بندد و پس از مدتی ماجرا را با وی در میان می گذارد...

چون از آن چشم بهره یافت بسی برزد از از خویش تن نفسی...

زان پیری روی و آن حصار بلند و آن که ز خلق را رسید گزند...

جمله در پیش فیلسوف کهن گفت و بنهان نداشت هیچ سخن...

مرد پیر که نیت شاهزاده را نیک می بیند، راه کار و ترتیب خنثی کردن طلسم را بدومی آموزد...

جوان نخست از پیران و دم گرم صاحب همتان مدد می خواهد، آن گاه به نشان ستم رسیدگی و شکایت داشتن جا به سرخ می...

پوشد (۵) جامه راسخ کرد کاین خون است وین ظلم ز جور گردون است...

چون به دریای خون در آمد زود جا به چون دیده کرد خون آلود...

گفت رنج از برای خود نبرم بلکه خون خواه صدهزار سرم...

بدین ترتیب همه مردم او را دعای خیر کردند، و او به راه نمایی بیبر طلسم راه را بشکست و به پشت حصار آمد...

در آن جا نیز طلسمی را در نقاط مختلف حصار به صدا در آورد و از آنجا سانس جایی را تشخیص داد که پشت آن خالی بود...

و دانست آنجا در است، همان جا را کند و در پدید آمد، دختر بر طبق وعده قبلی گفت چون راه حصار را یافتی...

به راه گاه پدرم برودا دن جواب به سؤال های مرا آماده شو، جوان وقتی به شهر آمد، تصویر زن را از بالای حصار برداشت تا دیگران فتنه بر جای نماند...

روز دیگر پس از همانی از شاهزاده دختر از بنا گوش خود و مروارید کوچک برگرفت و پیش هممان فرستاد...

شاهزاده پس از دیدن آن سه مروارید دیگر به همان اندازه بر روی آن ها نهد و پس فرستاد، وقتی پنج دانه مروارید پیش دختر رسید...

آن ها را بر سنگی نهاد و گام را خورد کرد تا غبار شد، آن گاه مثنی شکر بر آن افزود و دوباره آن را پیش هممان فرستاد...

هممان جا می شیراز فرستاده بخواست و شکر مروارید سوخته را در آن ریخت و به دست فرستاد...

با نوشیرا خورد و باقی مانده ته جام را برگرفت و کشید، وزن آن اصلا کم نشده بود...

آن گاه انگشتری را از دست خویش در آورد و نزد جوان فرستاد...

مرد آن را از دست کنیز بگرفت و با احترام تمام در آن نگشت کرد...

سپس در تیممی بسیار رگران بها به وسیله کنیز زیبا روی برای دختر فرستاد...

با آن مروارید را برگرفت دست نهاد و گکردن بند خود را زگردن بر آورد و بندش را بگسیخت...

مرواریدی درست به اندازه مروارید نخستین یافت و هر دو را که بسیار به هم شبیه بودند در رشته ای کشید و پیش هممان فرستاد...

هممان فرستاد، هممان، هر چه کردند نتوانست مروارید خود را از آن دیگری باز نشاند...

پس خرمهره ای از غلامان خواست و آن مهره بی ارزش را همراه آن دودر خوشاب نزد نیا نوفرستاد...

شاهزاده خانم با گرفتن آن ها بختید و مهره را به دست بست و مروارید را در گوش کرد و پدر را گفت...

برخی زوگا رعوسی را بساز بخت من بین چگونه یا رمن است...

کاین چنین یاری اختیار من است همسری یافتم که همسر او نیست...

کس در دیار و کشور او ماکه دانا شدیم و دانست دوست دانش ما به زبردانش اوست...

دانش ما به زبردانش اوست

دانش ما به زبردانش اوست

دانش ما به زبردانش اوست

دانش ما به زبردانش اوست

دانش ما به زبردانش اوست

دانش ما به زبردانش اوست



سه شنبه ۸ شهریور

بدن تبال تقاضای دبیرکل سازمان ملل متحد از اعضای دائمی شورای امنیت برای حمایت از تلاش‌های وی در مذاکرات صلح ژنو، تنها می‌اعضای دائمی و غیردائمی شورای امنیت به تفصیلاً آرا حمایت بی‌دریغ و مصممانه خود را از دبیرکل سازمان ملل در کوشش‌های آشتی-جویانه وی میان جمهوری اسلامی و عراق اعلام کردند.

علی اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی، اعلام داشت که جمهوری اسلامی برای حل تمام مسائل معوقه حاضر به همکاری با دبیرکل سازمان ملل است ولی به شرط آنکه قرار داد ۱۹۷۵ الجزایر نقض نشود. وی تأکید کرد که در هر حال حاکمیت شط العرب قابل بحث نیست.

جمهوری اسلامی آزادی رفت و آمد کشتی‌های عراقی در تنگه هرمز را متکول به عقب نشینی کامل نیروهای عراقی از خاک ایران کرد. وی گفت عراق هنوز هزار کیلومتر مربع از اراضی ایران و شهرهای نفت شهری و چند روستای دیگر ایران را در اشغال دارد. در حالی که مذاکرات ژنو بر سر موضوع تعیین مرزهای دو کشور در شط العرب بسیار مشکل روبرو شده است، سعدون حمدی وزیر مشاور در امور خارجه عراق، برای گفتگو با مقامات فرانسوی به منظور تشریح مواضع عراق وارد پاریس شد. به نوشته مجله آمریکا "نیویورکر" آمریکا جمهوری اسلامی در خرداد و تیسر ماه گذشته بیش از ۱۵ پیام در زمینه تجدید روابط دو کشور مبادله کرده است.

چهارشنبه ۹ شهریور

دبیرکل سازمان ملل از کندی روند مذاکرات صلح میان جمهوری اسلامی و عراق و مشکلاتی که در این راه بروز کرده است ابراز نگرانی و سرخوردگی کرد. وزارت خارجه انگلستان اعلام کرد که محمدجواد دلاریجانی، معاون وزارت خارجه جمهوری اسلامی، روز سه شنبه طی توقیفی در لندن با "دیوید میز" مسئول امور خارجه میانمار وزارت خارجه انگلستان دیدار و گفتگو کرده است. جمهوری اسلامی اعلام کرد که این مذاکرات

کرد مذاکرات ژنو و روابط تهران و لندن دور میزده است.

پنجشنبه ۱۰ شهریور

پرزده و کوئینا دبیرکل سازمان ملل متحد، بعد از ظهر امروز برای یک دیدار خصوصی با رئیس جمهوری پرتغال رهسپار "لیسبون" گردید. وی پیش از رفتن به پایتخت پرتغال، "یان الیا سون" سفیر سوئد در سازمان ملل را به عنوان نماینده ویژه خود جهت نظارت بر مذاکرات ژنو تعیین کرد.

به نوشته واشنگتن پست، ملک فهد پادشاه عربستان سعودی به درخواست "دوکوتیار" شاهزاده بندرین سلطان سفیر عربستان در واشنگتن راهب ژنو فرستاده است تا برای خروج مذاکرات از بن بست، عراق را به انعطاف وادارد. خبرگزاری فرانسه به نقل از سخنان گزارش داد که هزاران تن از کردهای عراق، در برابر تهاجم نیروهای دولتی بغداد دین نقاط مرزی ترکیه پناهنده شدند. نخست وزیر ترکیه اظهار داشت که ترکیه مرزهای جنوب شرقی خود را به روی اتباع عراق که از مرگ می‌گریزند، بازگذاشته است.

جمعه ۱۱ شهریور

سازمان عفو بین المللی اعلام کرد که دولت عراق صدها تن از زکردهای آن کشور از جمله تعداد بسیاری زن و کودک را قتل عام کرده است و علیه آنان سلاح‌های شیمیایی بکار برده است.

شنبه ۱۲ شهریور

طابق عزیز وزیر خارجه عراق در ژنو، جمهوری اسلامی را مسئول بروز بن بست مذاکرات صلح دانست و گفت جمهوری اسلامی به تعهدات خود در مورد تنش‌ها و لایروبی شط العرب عمل نکرده است. طارق عزیز گفت: ایران روش سنتی وقت‌گشی خود را در پیش گرفته است.

ژان پیر شوونما، وزیر دفاع فرانسه برای یک دیدار ۴۸ ساعته وارد کویت شد و پیام فرانسوی میتران رئیس جمهوری فرانسه را تسلیم میکویت کرد. وزیر دفاع فرانسه در کویت گفت: پس از برقراری آتش‌بس میان جمهوری اسلامی و عراق تا میان آزادی کشتیرانی در خلیج فارس و ادا مین روبی راه‌های کشتیرانی بین المللی از اولویت است. بر خوردی کشتیرانی در خلیج فارس از آن که آزادی کشتیرانی در خلیج فارس فرانسه در بازسازی ایران و عراق مشارکت خواهد کرد.

یکشنبه ۱۳ شهریور

وزیر دفاع فرانسه در کویت اعلام کرد که ناو هواپیمایر کلمنا سوئز طرف روزهای آینده از خلیج فارس خارج خواهد شد. یک ناو اسکورت و یک کشتی سوخت رسان نیز همراه کلمنا سوئز، خلیج فارس را ترک خواهند گفت.

دولت ایالتیای نیز اعلام کرد که نیمه از ناوگان نظامی خود را از خلیج فارس خارج کرده است. در این حال دولت انگلستان اعلام کرد تا زمانی که همه خطرات برای کشتی‌های بازرگانی انگلستان به کلی رفع نشود، ناوگان انگلستان در خلیج فارس باقی خواهد ماند.

دوشنبه ۱۴ شهریور

میرحسین موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی، دیروز طی نامه‌ای به علی خامنه‌ای رئیس جمهوری اسلامی، از سمت خود استعفا داد که پذیرفته نشد. خامنه‌ای دلایل استعفا خود را بیم از رای عدم اعتماد مجلس نسبت به او تن از وزیران کابینه خود اعلام کرده است.

سعدون حمدی وزیر مشاور در امور خارجه عراق، از بغداد به واشنگتن رفت تا در باره موضع عراق در مذاکرات صلح ژنو با جورج شولتز وزیر خارجه آمریکا گفتگو کند.

به نوشته تایمز مالی چاپ لندن، جمهوری اسلامی برای فروش سهام ایران در شرکت کروپ آلمان مذاکراتی را با بانک‌های آلمان غربی آغاز کرده است. به نوشته اسپیکل ارزش این سهام که در زمان شاه مبلغ یک میلیارد و چهارصد میلیون مارک خریداری شد اکنون به ۷۰۰ میلیون مارک سقوط کرده است.

سه شنبه ۱۵ شهریور

روح الله خمینی طی نامه‌ای میسر حسین موسوی را بخاطر استعفایش مورد سرزنش قرار داد و نوشت: نامه استعفا شما باعث تعجب شد، حق این بود که اگر تصمیم بدین کار داشتید اقل من و یا مسئولین رده‌های نظامی مرا در جریان می‌گذاشتید. وی از موسوی خواست که به کار خود ادامه دهد. بدن تبال این نامه موسوی طی پیامی به خمینی اعلام کرد که از استعفا منصرف شده است. ناظران استعفا موسوی را با زتابی از اختلافات شدید داخلی در رژیم جمهوری اسلامی میدانند. به گزارش رادیو تهران، طرح انحلال وزارت خارجه دفاع و سپاه و تشکیل وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، به قیدیک فوریت است. مجلس شورای اسلامی قیدیک فوریت آن مورد تصویب قرار گرفت.

مصادم حسین رئیس جمهوری عراق تأکید کرد که با زرسی کشتی‌های تجاری عراق در خلیج فارس توسط ناوگان جمهوری اسلامی با عت تشدید بحران خواهد شد. محمدجواد دلاریجانی معاون وزارت خارجه جمهوری اسلامی وارد پاریس شد و با نخست وزیر و وزیر خارجه فرانسه ملاقات کرد.

چهارشنبه ۱۶ شهریور

حسینی مبارک رئیس جمهوری مصر، با مصادم امروز برای یک دیدار کوتاه بطور ناگهانی وارد بغداد شد و با مصادم حسین دیدار کرد.

رولان دوما، وزیر امور خارجه فرانسه، اظهار داشت که روابط اقتصادی فرانسه با ایران توسعه می‌یابد و بزودی رایزنی اقتصادی فرانسه در تهران تعیین خواهد شد.

پرزده و کوئینا در پاریس با فرانسوا میتران رئیس جمهوری فرانسه دیدار کرد و وی را از تحول مذاکرات ژنو میان جمهوری اسلامی و عراق آگاه کرد.

شرکت هواپیمایی آفرانس اعلام کرد با پایان گرفتن جنگ جمهوری اسلامی و عراق، پروازهای خود را به تهران از سه هفته دیگر، از سرخواهد گرفت.

خمینی طی حکمی خطاب به علی خامنه‌ای، حق تعزیرات حکومتی را که در تابستان پارسال برای بازه با تورم و گرانفروشی بدولت داده بود، لغو کرد و جمع تشخیصی

مصلحت نظام را مسئول حدود تعزیرات شرعی و حکومتی دانست.

پنجشنبه ۱۷ شهریور

ولایتی در ژنو اعلام کرد که جمهوری اسلامی آماده است به هر ترتیبی که دبیرکل صلح بداند، مذاکرات را بطور مستقیم یا غیر مستقیم با عراق ادا می‌دهد.

مصادم حسین رئیس جمهوری عراق، قرار داد ۱۹۷۵ الجزایر باطل اعلام کرد و گفت برای دستیابی به یک راه حل عادلانه در جنگ، باید عهدنامه‌های میان ایران و عراق به مضاء برسد.

وزیر خارجه آمریکا در ملاقات با سعدون حمدی به وی هشدار داد که ادا ماستعمال سلاحهای شیمیایی توسط عراق روابط دو کشور را بخطر خواهد انداخت.

ولایتی تا ناگرتی سرپرست هیئت تحقیقات کمیسیونی ستای آمریکا طی گزارشی به کنگره آمریکا اعلام کرد که فرما شده تا آمریکا "وینتسز" سه دقیقه پیش از شلیک موگ، میدا نسته است که هدف احتمالاً "یک هواپیمای غیر نظامی است ولی به رغم هشدار یک افسر زبردست دستور شلیک داده است.

جمعه ۱۸ شهریور

ستای آمریکا عراق را بخاطر کارکرد سلاحهای شیمیایی محکوم کرد و طرحی را به تصویب رساند که بر اساس آن داکتر هرگونه کمک جدید و اعتبارات از به عراق قطع خواهد شد.

شنبه ۱۹ شهریور

ساعت ۶ بعد از ظهر امروز، گفتگوهای وزیران خارجه عراق و جمهوری اسلامی، پس از ۱۵ روز توقف در ژنو در حضور میان الیا سون نماینده ویژه دبیرکل از سر گرفته شد. به گفته منابع آگاه در این مذاکرات نیز میان الیا سون نتوانست به موافقتی میان دو کشور نزدیک شود.

روح الله خمینی خرید و فروش آلات موسیقی و بازی شطرنج را در ایران آزاد کرد بشرط آن که برخلاف مقررات اسلامی بکار گرفته نشود و بصورت قمار در دنیا بد.

خلغای مسلمان بسیاری از اسلاوها را می گرفتند و به بردگی در مالک مسلمان می فروختند یا گروه‌هایی از آنان به صورت سربا زومزدور در استخدام شاهان می آمدند و کم در جا معه اسلامی جذب می شدند. ۳ - یکی از معنی‌های بارنا ما سباب تجمل و حشمت و بزرگی است (معین) و از این روی مجازاً به معنی بزرگی فروختن و تحکم کردن آمده است. فرهنگ تاریخی آن را "واسطه تقا خرومیها ت" معنی کرده و جمله‌ای از بیبیهی و بیبیتی از سوزنی را شاهدا ورده است: "وای این لاف نیست که می زخم و بارنا من نیست که می کنم بلکه عذر است که به سبب این تاریخ می خواهم." آن همه با دو سبب این تاریخ و لاف داشتیم من بر آن گل ارزانی ۴ - در این بیت ها رقیب به معنی مراقب و نگهبان، معنی درست خود به کار رفته و معنی بیت ها این است که پیمودن این راه حساب و دستوری خاص داشت که فقط نگهبان دژ آن را می دانست و به "گام شمار" راه را طی می کرد و اگر یک بار یکی از صاحب او غلط می شد از یکی از ظلم ها یعنی بدومی رسید و سرش بر باد می رفت. ۵ - پوشیدن جامه سرخ نشان مظلوم بودن و شکایت داشتن است، در سیاست نامه (مصل سوم) داستان پادشاهی آمده است که گوشش سنگین بود. با خود اندیشید که ممکن است گزارشگران درست احوال دادخواهان را بازنگویند. فرمود متظلمان با یکدیگر جامه سرخ پوشند و هیچ کس دیگر سرخ نباشند تا من ایشان را بشناسم. گاه نیز دادخواهان جامه‌های ازکا گذر بر می کردند و به پای علم و نشان‌های که برای راه‌تمایی این جماعت برپا می داشتند می رفتند و گاه نیز همین جامه‌ها را به رنگ می کردند. حافظ فرمود: کا غذایی جامه به خونابه بشویم که فلک رهنمونیم به پای علم داد نکرد

همین نام (توران دخت) می نویسند. این نمایش نامه را شیلر شاعر آلمانی ترجمه کرد. اما ترجمه شیلر بیش از اصل نمایش نامه شهرت یافت و بی‌شمار کارگردانی یکی دیگر از نوایخ آلمان، شاعر و نمایشنامه نویسنده معروف گوته، در شهر وایمار به روی صحنه آمد و چندان مورد استقبال واقع شد که امروز بسیاری از هنردوستان نمایش نامه توران دخت را اثر شیلر می شناسند. بی شک نظامی نیز برای سرودن این داستان منبسی داشته و آن را با عینا "ویا با تصرف‌های در آن، به نظم آورده است. اما امروز ما تحریری از این داستان یک نظامی را که از هفت پیکر نظامی قدیم تریا شد در دست نداریم. در بعضی از این تحریرها شرح جزئیات طلسمی که شاهزاده خانم بر حصار خویش بسته بود، و نحوه بازگشودن آن نیز آمده است در صورتی که نظامی در آن باب به اختصار سخن می گوید. چون بنای ما نیز بر اختصار است از شرح آن گونه جزئیات می گذریم. ۱ - امروز نیز در اروپا هر یک از روزهای هفته به یکی از خورشید و ماه و یا سیاره‌های منظومه شمسی (جزمیون) منسوب است: دوشنبه روز ماه، سه شنبه روز مریخ، چهارشنبه عطارد، پنجشنبه مشتری، جمعه زهره... در زبان انگلیسی شنبه روز زحل و یکشنبه روز خورشید است. در زبان فرانسوی شنبه روز خورشید و یکشنبه روز خد است و روز زحل حذف شده است. نسبت دادن مهم‌ترین روز هفته (روز تعطیل نیایش) به خورشید (در انگلیسی) قرینه‌ای است که نشان می‌دهد آیین مهر در صربستان در شمال اروپا (تا جزیره آیسلند) گسترش فوق العاده داشته است. ۲ - سقلاب یا مقلب معرب کلمه اسلاواست و آن نام دسته نژادی و زبانی وسیعی است از اقوام هندواروپایی که خود به اسلاو غربی (لهستانی) ها، چک‌ها، اسلاواک‌ها و دسته‌های کوچکی در شمال آلمان (اسلاو شرقی (روس‌ها)، اوکراینی‌ها و روس‌های سفید) و اسلاو جنوبی (صرب‌ها، کرووات‌ها و بوسنی‌ها) تقسیم می‌شود. در دوران قدرت

داستان گنبد سرخ -

از هفت پیکر نظامی

باقی داستان شرح عروسی است و برترینها دن رنگ سرخ بردیگر رنگ ها: سرخی آرایشی نو آیین است گوهر سرخ را به این است... در کسانی که نیکویی جویی سرخ رویی است اصل نیکویی سرخ گل شاه بوستان نبود گرز سرخی در او نشان نبود مضمون این داستان، شاهزاده خانمی که از مردان بیزار است و از شوهر کردن امتناع می کند و قبول آن را مویکل به دادن جواب سئوال های خویش می سازد و برای آن که هرکس از سر هوس قدم در این راه ننهد، عا جز شدن خواستار از پاسخ دادن به پرسش‌ها را با مرگ سزا می دهد. پس از نظای دوستداران بسیار یافت و در مجموعه داستان‌های مختلف، با تغییر بعضی جزئیات، وارد شد و از آن جمله یکی کتاب "هزارویک روز" اثر نویسنده ای فرانسوی است که در او ان مشروطیت زیر عنوان "الف النهار" به فارسی نیز ترجمه شده اما شهرت هزارویک شب را نیافته است. در آن جا داستانی است از امیرزاده‌ای بنا م خلف پسر تیمورتاش که در ضمن زندگی پرماجرای خویش از زوجود شاهزاده خانمی توران دخت نام، دختر شاه چین آگاه می شود که وی نیز از شوی کردن بهره‌ی می کند... و خلف سرانجام پسرش‌های او را پاسخ می دهد و او را به زنی می گیرد این تحریر خاص داستان، آنها مبخش نویسنده و درام نویسی ایالتیایی به نام گودزی می شود و او و نما یشتا مه‌ای به

نامه‌ها و نظرها



تاب تمام با فستی از ما و سوسه‌های خواستگان کرامی حفظ سراسر منکس کردن نظرات و عقاید و سرداخت‌های نمیی سوسندگان نامهاست و لزوماً به معنای موافقت و همراهی ارگان مرکزی نیست. معاومت ملی ایران با مفاد همه این نوسه‌ها است.

از نویسندگان نامه‌ها تقاضای می‌کنم نام و نشان خود را ذکر کنند و در صورتیکه نخواهند نامشان چاپ شود با آذ و روشوند تا نامشان محفوظ بماند.

افزون براین، از چاپ نامه‌هایی که در آن‌ها نیست به‌اشخاص و گروه‌ها هتک حرمت شود و یا غسبت و مزگواری قلم ملحوظ نگردد، معتزوریم.

انتخاب عنوان نامه‌ها از ماست.

Je désapprouve tout à fait ce que vous dites, mais je défendrai jusqu'à la mort votre droit de le dire.

VOLTAIRE

با آنچه میگوئی مخالفم اما تا پای مرگ ایستاده‌ام که حق گفتنت را داشته باشی.

ولتر

پاسخ‌های بی‌سرتیپ به‌بودی

به دنبال معرفی کتاب "نقش نیروهای مسلح در جاکمیت" نوشته تیمسار اسد به‌بودی در شماره ۲۲۹ قیام ایران نامه‌های متعددی دریافت داشته‌ایم که برای نمونه سه تا از آنها را درج می‌کنیم و به خوانندگان دیگری که در رابطه با این تالیف، سئوالاتی را از نویسنده مطرح کرده‌اند، یادآور می‌شویم که میتوانند مستقیماً با ایشان به‌تدرس:

P.O.Box 310 London W5 2RH
مکاتبه فرمایند.

جناب تیمسار،

منصف تر باشیم

(۰۰۰)

جناب تیمسار به‌بودی از خواندن مطالب شما احساس کردم شخصی منصف و منطقی هستید. بویژه آنکه آثاره فرموده بودید که محتوای حکومت مهم است و نوع آن که پادشاهی یا جمهوری باشد مهم نیست و من با اجازه بفرمایید شما اضافه می‌کنم که کشور پادشاهی سوئد را میتوانیم مقایسه کنیم با کشور جمهوری آلمان فدرال که هر دو ملت از آزادی و رفاه نسبی برخوردارند و نظام حکومتی جمهوری‌های همتا به خودمان عراق و افغانستان را با پادشاهی عربستان سعودی مقایسه کنیم که آزادی و رفاه آن در مقابل دو کشور قبلی بسیار در سطح پایین‌تری است و نام پادشاهی یا نام جمهوری چیزی را عوض نمی‌کند. در یک کشور دیکتاتور رئیس‌جمهور همان پادشاه است و در یک کشور دیموکراسی پادشاه مانند پرچم یا سمبول کشور می‌باشد و در کشور بی‌سابقه نمایندگان ملت است.

(۰۰۰)

جناب تیمسار به‌بودی، نمیخواهم بحث و مثال بدارم از یک دولتی آری من و شما مقصر نبودیم؟ آیا ما فرد فرد ملت ایران مقصر نبودیم؟ آیا همه تقصیرها متوجه یک نفر بود؟ آیا من معلم مقصر نبودم که از وقت تدریس در دبیرستان دولتی جنوب شهرم میزدم و میرفتم در گروه‌های خصوصی و با ساعتی فلان قدر درس میدادم؟ آیا بزرگ‌دندان ما مقصر نبودند؟ به‌اینجا که برسیم میدانیم که این نوشته امید درج شدن در نشریه "قیام ایران" را از دست میدهد ولی برای درج شدن که نباید تعلق گفت آری آیا آن یاران دکترو صدق که چشم و چراغ ما بودند تقصیر نداشتند؟ سنجایی هماغه صدیقی ما ما لاج‌ها با زرگان و ها... سالی یکبار جلسه تشکیل میدادند و چند سالی یکبار اعلامیه‌ای میدادند تا وجه المله بماند و بعد هم همین وجه المله بودند میدیدند و نه‌ای برای انعقاد دیمانه‌های بزرگ ساختمانی و جاده‌سازی و یا فروش محصولات کارخانه‌ها و کارگاه‌ها پیشان بعضی از آنان هم بودند که از مال دنیا چیزی نداشتند و حالاً که همه چیز خراب شده است خشمگین شدن آنان هم زیاده‌مصدق ندا رود و عرض بزرگواریا شدند و ما ببخشند که میگویم "جرات هم نداشتند."

منم زدن کارآمدهای ضعیف است و همه انسانها نکات ضعیفی هم دارند و منبستم مستحقان نیستیم. یکبار به‌شاه نامه نوشتم که به‌همه کارمندان در شب عید پاداش میدهند جز به معلمین و خواهش کردم دستور بدهند نسبت به رفیع تبعیضی اقدام شود. البته نامه من بریودا ز کلمات و جملات مرسوم آن زمان ولی به‌حال گفته‌بودم که این تبعیض است و باید رفع شود و عید که رسیدیم معلمین ۱۵ روز عیدی دادند. اخیراً "یک آقا که حزب الهی هم هست در اوایل زندگی خودش را وقف مسجد کرده بود به‌آقای خمینی نامه نوشته و به‌همه مقامات هم رونوشته داده که شما دل‌تان نمی‌سوزد که هر صبح که محصلین به مدرسه می‌روند ناظم با آخم و خشم زلباس و جوراب

و موی آنان ایراد میگیرید؟ و یا این ترجیح بدهد شما دل‌تان نمی‌سوزد؟ و با چاشنی آیات قرآنی و احادیث و روایات نامه را کامل کرده ارسال داشته‌است و از کار برکنار شده است. میدانیید به‌چشمه استنادی؟... نمیتوانید حدس بزنید یعنی مجال است که حدس بزنید. به‌استناد اینکه اگر اینقدر که تو میگوئی وضع بد بود با بدلاقل دیگران هم اعتراض میکردند و چرا فقط تو یوکی اعتراض کرده‌ای؟ جناب تیمسار، بنظر من که البته نمیتواند غلط هم باشد، ما بجای اینکه اتفاقات حاصل را بگردن یکدیگر یا دیگران بیندازیم، اول برویم تقصیرات خودمان را پیدا کنیم.

حق‌کشی

در ارتش شاهنشاهی

به هر محفلی که قدم میگذارم سرفاکنده‌ام و به هر جا که میروم حقارت می‌کشم، زیرا از وطن خود دور و در خانه بیگانه زندگی میکنم!

نشریه "کرامی قیام ایران"، محترماً! متعنی است دستور فرمایید مراتب زیر را در آن نشریه درج فرمایند سپاسگزارم.

تیمسار سرتیپ اسد به‌بودی

محترماً! مقاله شما را در شماره ۲۲۹ نشریه "کرامی قیام ایران" خواندم و بسیار خیزد لاجرم بدل نشینتم. من نیز مثل شما و بسیاری دیگران در ارتش شاهنشاهی بودم، افسری بودم که سالهای بیشتر عمر خود را وقف خدمت به وطن عزیز کردم. جوانی خود را در ارتش صرف کردم در عملیات داغلی شرکت و دارای مدال جنگی طلا بودم. اوایل خدمت بجرم وطن پرستی چند روز زندان شورویها بودم. در غافلگی پیشه‌وری خانه‌ام غارت شدند دم‌سرگ و نابود شد فاطمه‌ای ندا شتم. متأسفانه در طول خدمت هر قدر جا نشانی و صادقانه خدمت کردم نتیجه‌اش جز آس و نومیدی چیز دیگری نبود. حق‌کشی ها و تبعیضات علنی روح و جسم مرا از درون در میآورد که ناچار شدم ۲۳ سال خدمت تقاضای بازنشستگی کنم با بدصراحتاً "عرض کنم که در ارتش شاهنشاهی روابط برضوابط می‌فریبید مثال کوچکی در این مورد دارم که تعریف میکنم. در جریان کودتای ۲۸ مرداد ما که من و سایر هم‌دوره‌های تحصیلی‌ام در دانشکاه نظامی سلطنت آباد مشغول گذرانیدن دوره عالی تخصصی و جمعا حدود ۴ نفر بودیم صبح در سر کلاس درس حاضر و عصرها پس از خاتمه کلاس به منزل خود می‌رفتیم که روزی پس از کودتای ۲۸ مرداد وقتی صبح در کلاس حاضر شدیم با کمال تعجب مشاهده کردیم که تعدادی از هم‌دوره‌های تحصیلی ما رنگه بنظر حدود ۷ نفر بودند به‌درجه "سرهنگ دومی ارتقا" یافته‌اند (این موضوع را نیز ناگفته نگذارم که هم‌دوره‌های ماهکی درجه "سرتیپ" داشتیم). معلوم شد ۷ افسر هم‌دوره‌های ما "مجاز" آن عده از زور چشمی‌ها بودند که در کودتا شرکت کرده و به‌درجه "سرهنگ دومی" مفتخر گردیده‌اند. چه موقع؟ معلوم نیست و با نتیجه دو سال از سایر هم‌دوره‌های تحصیلی خود که در زخم و دانش و کسب معلومات و حتی شجاعیت بسیار کمتر از آنان بودند جلوتر افتادند...

این‌ها یک مثال نمونه‌ای از حق‌کشی در ارتش شاهنشاهی بود که عرض شد. آیا از این ارتش که بسیاری از سران و فرماندهان آنرا این قبیل افسران ۲۸ مردادی تشکیل داده بودند در مواقع حیاتی و حساس می‌توان انتظار را خود گذشتگی داشت؟

با تقدیم احترام - استانبول
ش - نوروزی

سلاح شاهین

(۰۰۰)

آن قسمت از رساله تیمسار به‌بودی را که برای معرفی در قیام چاپ کرده بودید خواندم.

چون من اصل رساله را از اول تا آخر خواندم می‌خواهم یادآوری کنم که شاید بجا بود آن قسمت از مقدمه را هم که تیمسار به‌بودی از جمله‌های نا‌روای "شاهین" می‌نالند نقل میکردید که حق مطلب ادا شده باشد.

من چند سطر از آن بخش را نقل می‌کنم و بعد میگویم که اهمیت این مطلب در چیست.

"... از این رو است که در پاسخ مقاله من که با دلیل و مدرک، فرماندهی محمدرضا شاه را بر نیروهای مسلح غیرقانونی، نامناسب و سودجویانه معرفی کرده بود، تنها با یک هفته فاصله، دریا زده شماره پیاپی و رو به مرتفعه در سیزده هفته، نامه‌ها و مقالاتی را انتشار داد که صرف نظر از یک مورد، در تمام آنها، به‌جای نقد مقاله من، خود من مورد اعتراض قرار گرفتم که: نمک‌ناشناس، بدبین هستم، خیانت است کرده‌ام، به‌سوءگند و فادار نمی‌باشم... و خوانندگان را به اشتباه می‌اندازم. تمام این بیعت‌های ناروای شاهین عنوان کرده بودند."

این زاهم را هم که می‌کنم تیمسار به‌بودی در پاسخ و راجع به لفظ "شاهین" اینطور توضیح داده‌است:

"در مقاله "نقش نیروهای مسلح در جاکمیت مندرج در شماره ۸ بهمن ۱۳۶۶ کیهان لندن، تعریف شاهین و تضاد معنی آن، با واژه "شاهین" نوشته شده بود که متأسفانه حذف گردید در صفحه ۲۸ تفاوت این دو واژه را ملاحظه فرمایند."

غلط از من در نقل این قسمت از مقدمه چیست؟

علت اینست که این درد، درد تمام ایرانی است که امروز از راه دلسوزی از اشتباهات رژیم گذشته انتقاد می‌کنند، تنها سلاح آقایان شاهین همین است که بجای ارزیابی و پاسخگویی به انتقاد، تیغ بر سر انتقاد دکننده می‌کشند که تو مگر در آن رژیم حقوق بگیر دولت نبود، مگر از مزایای آن مملکت استفاده نکردی؟ و حتی بعضی‌ها مسائل خانوادگی را پیش می‌کشند و جوانان را نه سعی میکنند که گذشته‌ها را بگویند و به‌کل بکشند، تا دیگرانی که احتمالاً به فکر انتقاد از ضعف‌ها و نارسایی‌های رژیم آریا مهربی می‌افتند حساب کار خود را بکنند.

با تجدید احترام
امضا: محفوظ

آقای احمد احرار

(۰۰۰)

امروز که داشتم نشریه قیام ایران را می‌خواندم به مقاله آقای احمد احرار راجع به خوردن کلازدمانستم جوابی را برای ایشان ارسال کنم آن هم در مورد آقای طبری که شاید ایشان این شخص را شناسند. ولیکن شخصاً "این فرد را چندین بار از نزدیک دیدم و با هم صحبت کردیم و به‌عنوان شخصی که از نزدیک و درون جریان سیاسی بوده برایشان چند نکته را یادآوری می‌کنم.

خیلی از دوستان و هم‌زمان سابق ما وقتی که بلنوم تلویزیونی حزب توده را مشاهده کردند بسیار متعجب شدند و هزار دلیل آوردند و می‌آوردیم که خدا یا چه شده که اشخاصی که سالیان سال سابقه زندان و

مبارزه داشتند یک ماه طاقت شکنجه و زندان را نداشتند در حالی که بچه‌های جوان طاقت‌های وحشتناک از خودشان نشان دادند. در حالی که این رهبران راحت‌بخت تلویزیون نشینند بعد از آن حادثه وقتی که ما موریت پیدا کردیم عده‌ای از رهبران را از مرز خارج کنیم و به‌کشور برادر برویم در تمام این چند ماه هم‌همه‌اش در فکر بودم که چگونه شده است تا وقتی که در کشورمان (یعنی شوروی) وارد شدیم ما و یکسری از بچه‌های ما در نظامی نشینیم و بحث کردیم و به‌این نتیجه رسیدیم که یک جاسوس در کمیته مرکزی وجود دارد که بعداً تقریباً ثابت شد، دو ما "عضو وابسته" سفارت شوروی که به انگلیس پناهنده شد ما را لود داده بوده و اینکه خود رژیم چند جاسوس در میان کارها رخنه داده و دیگری ساده‌فکری بعضی از کارهای نظامی و حزبی بوده که به‌اینکار روضه منجر شد. ولی هر چه می‌گفتم پی به بلنوم تلویزیونی نمی‌بردند تا اینکه اقامت من در آن سرزمین مرا به‌همه چیز آگاه کرد. از اینکه دا روی شیمیایی که آن همه صحبت در باره آن میشد در همان ایدئولوژی ما وجود داشت.

در همان کعبه مال (روسیه) ما وجود داشت، در همان حزب ما وجود داشت. وقتی که ما دیدیم که این همه سالیان مبارزه کردیم که بی‌ایم دربار کشور شوروی مراسم تجریبی بی‌بیتیم و یا اینکه رشوه برداختن به دبیر حزبی و یا مسئول کارخانه‌ها و یا اینکه به ما موریلیس بپردازیم.

(۰۰۰)

آقای احمد احرار، هر کس به‌آقای طبری پول بدهد برای او می‌نویسد یک روز آقا ما رکیست دو آتش است یک روز هم مسلمان دو آتش. با ورنیکند که من به‌آقای طبری حق می‌دهم که این چنین برگزیده شده‌اند چنگ بکشند، چونکه تمام می‌آن چیزها می‌گذرد از مدت کوتاه ما را و اداریه فرا کرد این شخص بیش از ۳۰ سال دیده بود. که از این ایدئولوژی، حزب چپ‌سری برخواهد آمد و همه چیز جز سراسری بیش نبود.

ایران هرگز نخواهد مرد.
با یک - سوئد ۸۸/۷/۱۴

فقط حمله به رژیم

روزنامه "محترم قیام ایران"

پس از عرض سلام و آرزوی موفقیت برای آپوزسیون ملی، ما یک مسأله‌ای چند را یادآوری کنیم.

اکنون که جمهوری اسلامی خمینی و ایران آدمکش و خائن و غریبه‌کشن نفس‌های آخرش را دارا ردمی کشد، ما ملی‌گرایان باید اعلام همبستگی کرده و از این طریق به ایران نیا ن ستم‌دیده، داخل کشور نشان براندازی رژیم خونخوار و وحشی خمینی را قراریم.

روزنامه "قیام ایران"، شما را به خدا از این پس مطالب روزنامه "خود را فقط به حمله به رژیم‌خائن و وطن فروش خمینی و به حمله به خائن مجاهدین خلق در زیر پرچم بیگانه اختصاص دهید، مطالبی از قبیل کلاسهای سعدی هر چند هم که آموخته و عمیق باشند دردی از مردم بدبخت ایران دوا نمی‌کنند.

مردم ایران دارند در زیر سلطه رژیم خونخوار و خائن خمینی جان می‌دهند و از ما ایرانیان خارج از کشور انتظار دارند که صدای آنها را به گوش جهان بسانیم. روزنامه "محترم قیام ایران"، خیل‌سالی منصفانه می‌خواهم به‌عرض برسانم که مطالب روزنامه شما برای آن قشار از مردم ما که با یدسیمی بزرگ در رستاخیز ملت ایران داشته‌باشند قابل درک نیست، منظور آن قشرا معاست که از تحصیلات کافی برخوردار نمی‌باشند. این هموطنان که بسیاری از آنها بستگان و فرزندان و والدینشان را بر اثر وطن‌فروشی و خیانت و جنایات رژیم خمینی از دست داده‌اند دلشان از دست رژیم خمینی خون است و منتظر اشاره‌ای هستند تا وارد کارزار شوند و وطن را از چنگ این فروماگان نوکر بیگانه‌ها در آورند. مطالب روزنامه "قیام ایران" باید در این گروه هیجان ایجاد کند و باید آنها صاف و ساده بگوید که رژیم خمینی ایران را به مزایده گذاشته و شعارهای نه‌شرقی و نه غربی، نیز همه پوچ و توخالی می‌باشند.

بقیه در صفحه ۱۱

آخرین قسمت

از «غرب زدگی» تا «ولایت فقیه»

با راه - در بخش های مختلف این مقاله به این مطلب اشاره کرده ام که شریعتی در ادامه می "نظرهای خود و اثبات حقانیت آنچه با عنوان شیعی علوی" در مقابل شیعه صفوی مطرح کرده، تا توانسته از "نوگ زنی" به عقاید این و آن حتی در قلمرو عقاید "مارکسیستی ها" و "اکزیستانسیالیست ها" درخ نورزیده و در نتیجه معجونی ساخته است که به هر چه میماند، مگر یک "ایدئولوژی" - یک "مذهب" و حتی یک "عقیده" ولی او دلش خواسته است که اسم این معجون را "تگذار" "تشیح علوی" بگذارد. اما جلالا "همه کوشش پراکنده ای او وقف این شده است که ثابت کند آنچه تاکنون روضه خوانها و "علمای" وابسته به "تشیح صفوی" بگوش مردم فرو کرده اند، همه دروغ، تزویر، و "خرافی" و انحرافی و بقصد حفظ حاکمیت ظلم" بوده است و آنچه او در روستاها و گفته اند و میگویند نماینده ای اسلام راستین یا همان "تشیح علوی" است که "شهادت" و "انقلاب" و مقابله با حکومت "ظلم" را بشارت میدهد.

بدیهی است که این ادعاها به یک مشت "استدلال" "هم نیا ز داشته است و بیشتر گفته ام، در این راه علاوه بر یک دست چینی ناشیانه "از راه" عمرو و زید - ناگزیر به سیرت ائمه و آیات قرآن نیز روی کرده است ولی از همان آغاز زبیدا است که در این زمینه هم میان اخیسار و احادیث و آیات قرآنی آنها را بر برگزیده است که بکار اثبات ادعاهایش میآمده اند و همین جا است که معلوم میشود بلحاظ "متد" و "شیوه" استدلال "عینا" و "عملا" قدم در جای پای آخوندهای قشری یعنی همان حریفان "تشیح صفوی" گذاشته است. من این نکته را طی مقالات گذشته جای جای متذکر بوده ام و اینک آنرا بیاوردن نمونه هایی ثابت می کنم.

میدانیم که در کار مبلغان و مدرسان مذهبی ما، حدیث و خبر روایت نقش اظمار ایفا میکند، (از امام جعفر صادق نقل است... از پیغمبر اکرم روایت است... از حضرت زهرا خیراست... گفته میشود که در معارف اسلامی، شما رکتایهای خبر و حدیث و روایت بی رقیب است و تعداد دخیرو حدیث روایت اصولا قابل احصا نیست... و این همدرد است که اکثر این کتابها از اختراعات "علمای" عصر صفوی است که بی تردید علامه مجلسی" با آن سلسله ترهاتی که مانند "بحار الانوار" سرهم بندی کرده در میان اقرا ن یک رگور دشمن است و اما شریعتی نیز که در کسوت یک "شیعی انقلابی" و "مسلمان راستین" ظاهر میشود، در عین حال که این کلهی عظیم "خبر ساز" را تا حد طلاق نا مسلمان و منحرف زیر ضربات نقد و لحن استغفایر، خوددقیقا "از همان روشی" یا ری میجوید که آنها استفاده میکنند، با این تفاوت که هر طرف میکوشد تا از روایات و احادیث دلخواه به بهره بگیرد - بعبارت دیگر از جهت "متد" و "استدلال" هیچگونه اختلافی میان این دو طایفه نمی توان یافت. در اثبات این نظر فقط به یکی دو نمونه اکتفا میکنم، حالیکه نمونه ها و مثل ها در این زمینه شما را ناپذیر است. داروستانه ای که بقول شریعتی به "تشیح صفوی" پیوسته اند در اثبات ولایت علی بن ابی طالب مثلا" از این خبر استفاده میکنند:

"این رافع گوید بر پیغمبر وارد شدیم، دیدم خوابیده و ماری همدرگوشی اطاق است، ترسیدم اگر او را بکشم، پیغمبر اکرم بیدار شود، گمان کردم حضرتش در حال گرفتگی وحی است، ناچار رفیتم تا او را بویسم، ناگاه حضرتش بیدار شد در حالیکه ای (انما ولیکم الله) را می خواند، فرمود، حمد خدا را که نعمت هر چه بود بر علی تمام نمود، آنگاه من جریان ما را راکفتم، فرمود بر خیز و آنرا بکش!!"

اینک از انواع استدلال شریعتی: میخواد عظمت و مقام اولی حضرت فاطمه را بیان کند، او هم ناگزیر به روایت و خبر توسل میجوید، چاره چیست؟ پس از عباراتی مملو از نقد و دودم عایشه (همسر پیغمبر) و اینکه وزنی بر عقده و پرشور شور بوده است - روایتی این چنین به کلام عربی نقل میکنند. (میدانیدیک عبارت عربی از نظر آخوندها، "استدلال سرخود است" و همینکه مطلبی را به عربی بیان داشتی دلیلش را هم بی چون و چرا بیان داشته ای) عایشه گفته است "و ما را بیت افضل من فاطمه الا باها" معنیش این است: ندیدم برتر از فاطمه هیچکس مگر پدرش را. ملاحظه میکنید که این نیز ناگزیر در جوف استدلال های فرتگی ما بش سراجام به همان چنته "پر نعمت" آخوندی دست میبرد و به شیوه آنها از میان انبوه خبرها، آن یکی را که بکار زینت و زینت آنها است، "سینه ای" میاید بیرون میکند - منتها او بارندی "روستای" خود، محلی هم برای استفاده از خبر و روایت و حدیث میسازد، تا در این راه امتیازی را نصیب خود کند. در کتاب "تشیح علوی و تشیح صفوی" می نویسد:

"... صحت و سقم یک روایت را در درجه اول، با تحقیق در سلسله سندش که آیا واسطه های نقل پیوسته است یا در وسط حلقه های افتاده - از یک طریق نقل شده یا از چند طریق - در میان ناقلانش، افرادی مجبولند، کذا بند، حتی بررسی مفجوم روایت که با قرآن و حدیث می خواند یا نه، ... می توان شناخت. فقط یک گفتم آن چه را که به عنوان مقایسه آورده ام، فقط یک

نمونه است از میان ده ها نمونه و اگر بخوایم یکا یک روایت ها و خبرها را که شریعتی در مقام استناد به آن ها روی کرده است، بیاورم - مطلب سخت طولانی و ملال آور میشود و بهر حال همین اندازه نیز خود برای دستیابی به مقصود، کفایت میکند. اینک با مک شریعتی برای تشخیص صحت و سقم دو روایت مذکور به ارزیابی می نشینیم که پیدا است از همان آغاز با چند مشکل لاینحل روبرو میشویم.

نخست در میماند نسیم که چطور ثابت کنیم، که گفته های "عایشه" بطور دقیق و سینه به سینه وی هیچ حلقه ای مفقوده و بوسیله رایان صادق بگوش ما و شریعتی رسیده است و آن دومی یعنی "روایت ابن رافع" از طریق واسطه های "کذاب" و با گذرا از حلقه های مفقوده "بسوی ما" و جاری شده است؟

دوم: مساء لعی سنجش دو خبر با بهره گیری از احکام قرآنی مطرح میشود که این یک نیز خالی از اشکال نمی ماند. به این معنا که ما راهای بدست نمی آوریم که "ابن رافع" بیچاره خلاف وحی و قرآن گفته باشد، فقط نکته ای جوانمردی و "حائل شدن او بین پیغمبر و ماکذابی" باقی میماند که آنرا هم می توان گفت از آن جور بیابا مبتکر بعید نبوده است!

و جالب توجه است که منبای "مک مورد قبول شریعتی" یک تردید در باره ای خبر منقول از عایشه بلافاصله به چشم میاید که در خصوص خبر ابن رافع با منطق دینی، این خبر تردید وجود ندارد و آن این است که اولین راوی خبر مستند شریعتی "عایشه" است که خود را پیشا پیش به عنوان موجودی بر عقده "پرشور و شور و سپه گر، از سلسله "راویان صدیق" بیرون رانده است و بنا بر این، دست کم این شک به حساب داور می مجتهد مدرن ما "مطرح میشود که شای او در حق حضرت فاطمه، بی حساب و کتاب نبوده و خلاصه گاسه ای زیر نیم گاسه داشته است، بهر تقدیر، کار ما نشستن وقت کشتن روی ارزیابی صدها جلد کتاب خبر و حدیث نیست، آنچه گفته شد تنها بیخاطر رساندن این معنا بود که شریعتی و یارانش رندانه در اظهار نظرهای خود به همان دست آویزهایی چسبیده اند که رقیب آنها (ملاهای صفوی) چسبیده اند و انتظار رهم داشته اند که کسی

عدهایش در دنیا یدوبه همین علت هم هست که می بینیم شریعتی چون ذرین حال اصرار دارد بر خود را "مدین" "مدین" و "در گروه" "روشنگران" و "کتاب خوانده ها" نیز جا بزند، عملا" در پاسخ به بعضی پرسش ها لنگ زده و گاه به بنحو مضحک قیصر را ماست مالی کرده است. از این قبیل اند، مسائل مربوط به "اثبات غیبت امام زمان" و "صلح امام حسن با معاویه" و "ماجرای دعوی فذک میان حضرت زهرا و عمر" و دهها نمونه دیگر: بعقیده من رجحان آخوندهای قدیمی و یا بقول شریعتی "ملاهای صفوی" در این است که با چند خبر و حدیث و عبارات عربی سر و ته قضا یا راه می آورند و نیاوی می هم در توسل به "مارکسی" و "هگل" و "سارتر" و "برشت" و عمرو و زید احساس نمی کنند و خلاصه سخت به طریقه ای دیرین منبر داری خود چسبیده اند و خلاق هم با این جماعت چون و چرایی ندارند، حالیکه شریعتی هم با داروستانه اش، هم خواسته اند "امروزی" و "کاپیتالیست" خوانده" و "هگل شناس" جلوه کنند و هم "غیبت" و "قضیه" و "ولایت و وصایت" وجه و چه را با ترزوی "فلسفه" و "دیالکتیک" بخورد مردم برسانند. با برای نمونه از ماجرای معروف صلح امام حسن، نقلی و "استدلالی" از شریعتی میآورم که این یک خیلی آمیخته به "روانشناسی علمی" اسلامی است. اوست از هزیت قاطعیت پشت "منطق" را می شکند!! جای آنکه شریعتی که امام دوم امام سوم ما در مقابل با معاویه دوروش کا ملا مختلف پیش گرفتند. زیرا در شرایط گاملا" همگون و در فاطمه ای زمانی بسیار اندک یکی صلح دیگری جنگ با خلیفه اموی را مصلحت شمرند و دیگری ندادند که اگر بخوایم این موضوع را با یک "منطق" بررسی کنیم، به جای نمی رسم، یعنی وقتی ما هر دو امام را بر حق می شناسیم و پیروی از راه و رسمشان را فریضه می شماریم، از طریق استدلال بلا تکلیف میمانیم که در شرایط مشابه احتمالی به کدام یک باید اکتفا کنیم.

خلاصه آنکه در یک بررسی علمی (که گویا خیلی مورد توجه شریعتی و شاگردان مکتب (بوده است) به اعتبار حقایق هر دو امام این حکم پیش میاید که "صلح با معاویه صحیح بود" صلح با معاویه خطا بود. جنگ با معاویه صحیح بود. صحت و سقم جنگ با معاویه صحیح بود!" اما "شیعه صفوی" با چسبیدن بهمان انبوه خبرها و لاطالات صاف و ساده قضیه را حل میکنند و میگویند "خدا دلش میخواست که قرعه شهادت بنام امام حسین درآید" و منتهی خدا پرسستم دهانم بسته میشود. با خدا که نمی شود کلنجار رفت، هر چه بخوایم هدایت میشود و با بدبختی چند و چون بسا دستگا خدا هم گرفتار است و هم الحاد!! اما بیاید بهندبای زی مرد فکلی و (سارتر شناس) را در این قضیه ملاحظه کنید: (نقل از جزوه "شهادت" تالیف دکتر علی شریعتی): "حجرتی عدی در زمان پیغمبریک نوجوان بوده است. زمان علی جوانی شده و وارد معرکه، زمان حسن، یک ستمدار رومجا هدمسئول و آگاه است. بشدت به امام حسن می تازد که چرا صلح را امضا کردی و حتی به وی اهانته می کند که تو با این کار مردم را به ذلت گشاندی! وی یک مرد خوشان و جوشان و عصیانی است ولی امام حسن در یک گفتگوی پنهانی که با او، در میانه دارد او را قانع میکند و حتی به سر نوشت مبارزه میادار. تاریخ از این گفتگو، به صراحت سخن نمی گوید ولی آنچه مسلم است (معلوم نیست چرا مسلم است) حجرا زانی جلسه آرام و راضی بیرون میاید.

اولا: توجه کنید که چطور (روایت) وسیله استدلال می شود ثانيا "چون" "حجرتی عدی" راضی از در خانه ای امام بیرون آمده است قضیه مختومه است، شما هم بیاید در رفایت این بابا (حجرتی عدی) شرکت بجوید. برای قری شدن استدلال! مطلب را اینگونه ادامه میدهد. "حجرتی شک نهاده است که زود با او ربا شد، نه محافظه کار که توری مسالمت و منطق تقیه و تحمیل و مزه ای بی خطر را زود قبول کند و نه شخصیت پرست است که چون امام حسن فرموده، نفهمیده بگوید چشم! توجه

دارید که شریعتی سخن درگوشی اما مرابه مانمی گوید همینقدر "استدلال" میفرماید که چون "حجر چنین و چنان بوده است شما هم باید مطلب را تمام شده تلقی کنید و پیش از این در باره ای آن چون و چرا نداشته باشید. یکی در آن دوران پیدا نشده که به این "پیشوای روحانی مدرن" بگوید - پدر! چرا اینقدر ما را گرفتار باها میکنی - یکبار مثل (شیعه صفوی) بگو - ملائک آمدند بدر خا شای امام و با و گفتند که راه خدا وندی بر کشته شدن برادر تعلق گرفته است و تو بیرو و صلح کن، فقط یک حرف نیمه حسابی و تا زنه تمام!

شریعتی در میان این انبوه کتاب و جزوه و وعظ و "ارشاد" فقط و فقط یک نیمه حرف حساب دارد. حرف او را نقل میکنم و بعد میگویم چرا مطلب نا فهمیده ای را شروع کرده ولی پی نگرفته است!

در کتاب "تشیح علوی و تشیح صفوی" از صفحه ۳۷ تا ده دوازده صفحه بعدی بحثی آمده است زیر عنوان "نهضت و نظام".

نخست یا در باره شمس که مقدمات این بحث هم از همان نکه های عاریتی است و در مجموع این هم خود از نمونه های است که نشان میدهد، این "ملای جدید" ما در سر هم بندی کردن و وصله پیوسته عقاید دیگران - تحقوفی نمی شناخته است. خلاصه ای این ده، دوازده صفحه بدست که یک نهضت وقتی در راه است و بسوی هدفی میتازد، مملو از شور و حرکت و مبارزه است! از خصویات نهضت، حرکت روشن بودن هدف است و همه چیز وسیله و مقدمه برای رسیدن به آن هدف. دیگر این که در مسیر این حرکت و سرگذشت آن، تلاش و درگیری و مبارزه، جبری است. بعد چنانچه این نهضت به هدف برسد و یا اینکه بسودن رسیدن به هدف به اوج قدرتش برسد - دیگر درگیری و مبارزه از آن می رمد. حالتش عوض میشود "می ایستد" متوقف می شود. حالت متحرک و انقلابی را از دست میدهد و حالت محافظه کاری می گیرد... چون خودش روی کار آمده، انقلاب های بعدی را شورش، خیانت یا ضدا انقلاب می خواند. با این استدلال شرحی به تفصیل می آورد که چطور مذهب زرتشت که "در دوره ای اشکانی در حال مبارزه بود و در حال کشمکش با نظام حاکم، در دوره ای ساسانی حاکم بر سر نوشت جا مع و بر همه ای قدرت ها، حتی قدرت سیاسی میشود...". (ضمنا "اطلاعات تاریخی را عیار بزیند).

توضیح میدهد که چطور "کمونیسم عقیدتی قرن ۱۹ پس از جنگ جهانی دوم بصورت یک نظام حکومتی در آمده و خود یک قطب قدرت حاکم شده است" (گویا منظورش جنگ جهانی اول و انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ بوده و اشتباها پی آنرا به "جنگ جهانی دوم" بدل کرده است).

اجملا" این استدلال را که البته (تا حدودی و در مواردی) صحیح است اما به میدهد با این قصد که چطور در ویشتن صفوی، وقتی به حکومت رسیدند و ملایان صفوی وقتی با حکومت وقت آمیخته و یک قطب سیاست شدند، "تشیح" در حال نهضت" به "تشیح" منحن صفوی" انجام میداد که کارش لاس زدن با حکومت و استفاده از حکومت بود. به جملات او توجه کنید (صفحه ۴۷ همان کتاب): "این قانون تبدیل حرکت به نظام است که بدین صورت، یک ایمان جوشان که همه ای ابعاد جا مع را به هیجان و حرکت و درگونی انقلابی می آورد، تبدیل میشود به یک انستیتوسیون، یعنی یکی از نهادها و یا بهای ثابت و رسمی جا مع که با دیگر نهادها و یا بهای دیوارهای جامعه پیوند خورده و جور شده است... تصوف را نگاه کنید اول یک جوش عاشقانه ای آزادی بود، در پرستش عاشقانه ای خدا و کبرنگی و بی ریائی و عصیان علیه نظم و رسم و عقید و ظاهر سازی و تعصب، بعد، همین ها، میشود یک تشکیلات اداری و اصول قانونی و رسمی، و بعد سازمان پیدا می کند و می شود خاتمه، لباس او نیغورم، آرایش مخصوص و ادا و اطوار تعیین شده و شیخ و مرید و قطب و تبدیل و رئیس و مدیر کل و هزاران فوت و فن و یعنی هیچ یک اندام بزرگ، پیچیده و بی روح و بی حرارت و بی حرکت".

حالا که آن مرحوم روی به نقاب خاک پوشیده است ولی آن زمان هم که سخت منبر داری میکردی نبود به وحالی کند که "مردش" تو که با این حرف ها قال اسلام راستین و نا راستین راه می کنی!". ما از پیروان صدیق و جان نیاز و مجاهدان و سؤال میکنیم که آیا با این استدلال نمی توان "اسلام در حال نهضت" (از زمان بعثت تا فتح مکه) را با "اسلام در حال حاکمیت" مقایسه کرد و آنرا حرکتی زایل شده خواند؟ "پیدا است که شریعتی چون یکی در باره ای "نهضت و نظام" خوانده و با بگوش رسیده ولی مسوارد استعمال درست آنرا نیاخته و بر طبق معمول مطلب را مثل یک وصله ای تا جور قاطی حرفهایش کرده و نمانده است به حکم قاطع و کلی دست یافته است بی آنکه حساب کند، اگر آنرا بی بگیرد به جایی میرسد که همه ای ایمان و عقیده اش بر باد فنا خواهد بود زیرا اگر این اصل را بپذیریم که "هرگاه نهضت به حاکمیت منجر شود، می پسود و تمام خلعت انقلابی و خلاق خود را از دست میدهد" در مورد کلیت اسلام هم منطقا" با بدبختی که این جنبش نیز چون به پیروزی و حاکمیت راه جست همه ای ویژگیهای سازنده و انقلابی خود را رها کرده و از آن جز "اندام بزرگ و پیچیده ولی بی روح و بی حرارت و بی حرکت" برجای نماند. (توجه دارید که اینگونه ارزیابی و نتیجه گیری بشیوه استدلال شریعتی و شرکا" یک امر اجتناب ناپذیر و حتی است (کسی در آن روزگار به این بابا حالی نکردند که این چنین در عشق حاکمیت تشیح و حاکمیت سراسری امت اسلام غوطه وری چرا به عاقبت کار نمی اندیشی؟ چرا فکرتی کنی که اگر "تشیح علوی" از حال و هوای "نهضت" خارج شود به عالم نظام بسپوندند، خود بخود، خواهد پیوسید و از آن جز "اندام بزرگ ولی بی روح و حرارت" برجای نخواهد ماند!



نامه‌ها و نظرها

ما به نام باجی اریا می‌نامیم و ما و سوسه های موافقان ...
ترا می‌فهمد برای منکس کردن تحریرات و ...
سرما می‌ماند ای خمینی ...
...
انتخاب عنوان نامه ها از ...

بقیه از صفحه ۸

فقط حمله به رژیم

رژیم خمینی ایران را ویران و جیبهای سوداگران مرگ و بانکداران بزرگ و کارخانه دارها را در غرب و شرق پرسیول نموده است .
اگر اپوزیسیون ملی در خارج فعال تر از این بود اکنون بجای ما امثال مکفارلین و گاری سیک و کلنل نورث برای ما تعیین تکلیف نمی کردند و خمینی خائسین و وطن فروش ویی سواد که رژیمش روی حکومت های سده میانه و کالیگولا را سفید کرده اکنون ده سال بر سر قدرت نمی ماند .
روزنامه محترم قیام ایران ، هموطنانی را

بقیه از صفحه ۱

در سراسیمه سقوط

وجود امده که بیش از آن که کارا داده امور را پیش ببرند ، کارهای یکدیگر را خنثی می کردند . مهمترین نهاد های موازی که به چشم می خورد ، ارتش و سپاه است . و در جنگ ، بدترین لطمه ای که می توان به کشور زد این است که تمرکز فرماندهی از بین برود .
فقط صورت ظاهر قضیه این بود که خمینی فرماندهی کل قوا را بر عهده دارد . ولی عملاً "دونیروی مسلح" با تشکیلات سازمان جدا گانه ای که داشتند ، از تنها کسی که فرمان نمی بردند خمینی بود ، حتی یک ستاد مشترک آنان را با یکدیگر بیوندنی .
دا دو کارها یسان را هماهنگ نمی کرد .

خمینی اگر چه گفت که همه چیز کشور را بد در خدمت جنگ قرار گیرد ، و در واقع نیسز تولید صنعتی و خدمات به میزانی گسترده به وسیله غول جنگ بلعیده می شد ، ولی میان هزینه و بازده هیچ تناسب معقولی وجود نداشت ، از همه مهمتر اینکه دونیروی مسلح جدا از هم و غالباً "مخالف با هم" هر یک کار دیگری را نه تنها تکرار می کرد ، بلکه به خنثی کردن آن دیگر نیز می پرداخت .
طرفه ای دیگر رژیم تهران در طی جنگ هرگز به فکری که اساسه کردن نیروهای مسلح نیفتاد ، و درست هنگامی به این ضرورت پی برده که در زیر فشار کزیر شدت تن سس تحمیلی را بپذیرد .

ما دام که رژیم می توانست سر سپاه با داران را به جنگ کرم کند ، در اندیشه انحلال آن نبود ، ولی امروز که تا آرامی در سپاه شدت تکران کننده ای برای رژیم پیدا کرده است ، می گویند نیروی مسلحی که در خدمت بلند پروازیهای آن نباشد ، منحل سودبتر ، با این تفاوت که رژیم اسلامی از تجربه ناموفق ادغام وزارت کشاورزی در وزارت جهاد سازندگی پند گرفته است و این بار سخن از ادغام به میان نیامده است ، ولی به تیزی خارق العاده ای نیاز نیست که سیاهان دریا بند تحولات در کدام جهت در شرف انجام است ،

وی در آخرین سخنرانی ای که کرد گفت که دیگر در امور رژیم خود مداخله ای نخواهد کرد و بر "شورای تشخیص مصلحت" است که درباره مهمترین امور تصمیم بگیرد .
لیکن چنین به نظرمی رسد که شورای تشخیص مصلحت نیز اگر هر کاری هم بتواند بکند ، از یک کار عاجز است و آن تشخیص مصلحت است .
اگر تشخیص مصلحتی وجود داشت و این کار از شورای نامبرده ساخته بود ، مجلس با آن دستباجگی به مرخصی فرستاده نمی شد ، و دوباره چنین ناگهانی فرا خوانده نمی شد ، اگر شورای نامبرده می توانست مصلحت را تشخیص دهد ، استعفا میرحسین موسوی نخست وزیر خمینی در روزنامه جمهوری اسلامی جای نمی شد و در آن نمی آمد چون پیش بینی می شود که هشت تن از وزیران رای اعتما ننگیرند ، وی صلاح زادر استعفا خود دیده است .

استعفا میرحسین موسوی ، به هردلیلی که صورت گرفته باشد ، و در آن استعفا از سوی خا منهای ، باز هم به هردلیلی که صورت گرفته باشد ، نشان می دهد که اعضا شورائی که "شورای تشخیص مصلحت" نام گرفته است ، حتی دور هم نمی نشینند تا در باره امور رژیم رایزنی کنند و به بحث بپردازند . اگر شورای تشخیص مصلحت کاره ای بود ، لایحه انحلال وزارت سپاه با ساران با قید فوریت به مجلس شورای اسلامی نمی رفت و فوریت آن از سوی مجلسی که رژیم برای تشکیل آن فوریتی نمی دید ، رد نمی شد .

تا زه گیریم که شورای نامبرده مصلحت را تشخیص دهد ، کو آن قوه اجرائی کسه بتواند مصلحت های اندیشیده را بکار بندد ؟ همه نشانه ها حکایت از آن دارد که رژیم هر روز گامی بیشتر در سراسیمه آفتگی جلو می رود و هیچ قدرتی که بتواند جلوی این سقوط را بگیرد ، وجود ندارد .
یک منشاء اصلی آفتگی این است که به خواست خمینی نهاد های موازی د

(...)

به امیدنا بودی رژیم خونخوار خمینی ، پیروز با در رژیم مشروطه سلطنتی و پسرچم شیرو خورشید ایران ، ایران هرگز نخواهد مرد .
به امید پیروزی زودرس

افشین کامیاب

پناهندگان را دریابید

جناب آقای دکتر بختیار و همسرمان و همیاران گرام - درود فراوان بر شما عزیزان که شبانه روز در راه اهداف مقدس ایران با استواری گام بر میدارید . امید است با قدم های محکم و صدای رسا و با خستگی ناپذیری هر چه سریع تر بتا زید ، من روزنا مه شما را از طریق دوستان میخوانم و در راه پیشبرد اهداف مقدس شما هر چند کوتاه به سهم خود تلاش میکنم و از شما میخواهم صدای مظلوم ملت ایران و علی الخصوص فریاد وارگان ایرانی در ترکیه را بگوش جهانیان برسانید و با آنها ثابت کنید که ایرانی هرگز نمرده و در راه عظمت خود چون گذشته کوشش مینماید و با زهم صدای رسالتی فریاد بر آورید که مقامات سازمان ملل شعبه پناهندگی بیش از این مرا جمع کنندگان ایرانی را ایداء و اذیت نکرده و با آنها مثل برده ها رفتار نکنند . خود من از دو سال پیش از شعبه آنکارا سازمان ملل درخواست پناهندگی سیاسی کرده ام ولی هرگز قدم مثبتی برایم برنداشته اند و ایرانیان با غیرت ولی ستم دیده را با استقرار پلیس مسلح روزها و هفته ها و ماهها در صف های طولانی در زیر باران و باد و گرما و سرما نگاه میدارند ، مگر وظیفه آنها جز رسیدگی به مورینا هندگان است و از طرفی از ایرانیان شروتمند مقیم خارج بخواهد که به وظیفه خود عمل کرده و در چنین شرایطی به هموطنان خود یا ری رسانند و امکانات مالی و مادی و معنوی و وظیفه تاریخی خود را عملی نمایند و بعنوان مثال آقای (...) مقیم نیس و آقای (...) مقیم ژنوه که ۲۰ سال بعنوان مدیر در تشکیلات آنها متاه سفا نه با درستی و صداقت کار کرده ام شروت کلان وبی نهایت دارند و امثال آنها چند نفرقا در تبعید مملکتی راتاء مین ناما بند و بهتر است با چپا ول رفتار ثروت ملی اینک بی اعتنائی را کناره زده و کمی نیز به وجدان خود تکیه نمایند . آنها با یستی به مشکلات مالی شما نیز توجه کنند و گرنه دم مرگ هستند و پس از ثروتشان در بانک های سوئیس بلوکه خواهند شد و بخدا سوگند اگر در اروپا بودم بهر قیمتی آنها را وادارم انجام وظیفه می نمودم . منظورم اذنی کردن نیست بلکه وظیفه دارم به هم وطن خود کمک و مساعدت بنمایند . من بعنوان آواره ایرانی ولی امیدوار که با زن و فرزند خود با مشکلات عدیده و زیاده در رژیم از راه دور دست شما عزیزان را می فشارم و آرزو دارم موفق و موید باشم .
تقاضای منم در صورت امکان در روزنامه خود ستونی را به آوارگان ایرانی در ترکیه اختصاص دهید تا بتوان از این طریق با بین جمعیت که میدی جز شما ها ندارند کمک شده باشد و نیز در صورت امکان سازمان ملل را به وظیفه بزرگ خود آشنا سازید و گرنه بیش از این خفت ایرانی را بیش از پیش لکه دارویی حیثیت خواهد کرد . مگر دو سال آوارگی بس نیست و امثال من هستند که در شرایط بسیار غمناکی زندگی میکنند و یا زنده هستند .
استانبول - ارادتمند - بهروز ج

نفت ما را کی خورد

اطلاع دارید که همین دوماه پیش چه سرو صدائی راجع به انفجار سکوی نفتی دریای شمال بر اه افتاد . من به مناسبت

این واقعه تاء سفانگیر به یاد آوردم همه آن سرو صدائی را که در زمان اعلیحضرت فقید در باره مشارکت ایران در نفت دریای شمال بر اه افتاده بود . بعضی ها ایسراد میکردند و دولتی ها از مزایای مشارکت در نفت دریای شمال با دولت انگلیس و

کتابهای موجود در دفتر قیام ایران



۱ - زندگی سیاسی مصدق

در متن نهضت ملی ایران
فواد روحانی

بها : ۶۰ فرانک فرانسه

۲ - قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی

دکتر مصطفی رحیمی

بها : ۳۰ فرانک فرانسه

۳ - مروری در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

ایرج پزشک زاد

بها : ۳۰ فرانک فرانسه

۴ - مروری بر واقعه ۱۵ خرداد ۴۲

ایرج پزشک زاد

بها : ۳۰ فرانک

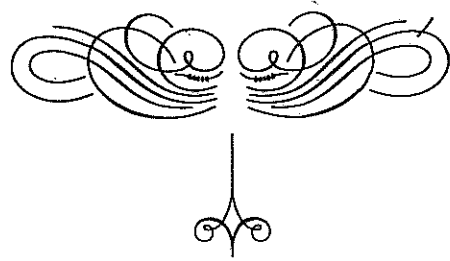
این قیمت ها شامل هزینه پست زمینی نیز میباشد .

با دانمارک و نروژ داسخن میدادند . من به دستگاه خوندی دسترس ندا رم اگر هم داشتم تا رم می آمده که مسئله علمی را از آخوند ، که فقط متخصص جوابگوئی در

مسائل حیض و نفاس است ، بپرسم ، اما شما حتما "در دستگاه" کا رشنا س نفتی مطلع از مشارکت ها ، دارید ، خواهش میکنم در صورت امکان از ایشان بخواهدا گذرد . باره این موضوع یعنی سرمایه گذاری های ایران در نفت دریای شمال و اینک

عاقبت کار به کجا کشیده است ، برای روشن شدن ذهن ما آدمهای کنار ، توضیحی بدهند . برای اینکه من به بندوبست آخوندها یا انگلیسی ها شدیداً "سوء ظن دارم و میترسم انگلیسی های زیرک ، چند میلیون پوندی به حساب هر کدام از کله گنده های رژیم در بانک های سوئیس ریخته باشند و سهم نفت ایران را - اگر سهمی داشته - نوش جان کرده باشند .

با تجدید احترام
آلمان غربی دکتر صادق



هم میهنان عزیزا

هر روز تلفن خبری نهضت مقاومت ملی ایران از ساعت ۱۱ صبح شما را در جریان آخرین خبرهای ایران و جهان قرار می دهد .

۴۰۵ - ۹۰ - ۴۰۵ پاریس

بقیه از صفحه ۱

نویسنده، روضه خواندن یکی از شخصیت‌های برجسته رژیم را شاهد مثال آورده و افزوده است:

"دیشب در مسجد محله مان رفته بودم. سخنران که از مقامات مسئول بود در آغاز کلمه کرد که چرا مجلس شکل و شمایل یک مجلس گرم را ندارد. نام مبارک امام زمان را بر زبان جاری کرد. حاضران برخاستند و با بیجا شدند. تمامی مطالب و نشان میداد که انصافاً سخنران محترم حتی یک دقیقه صرف وقت نکرده است که چه بگوید... وضع موجود به گریز جوانان از مساجد می انجامد. وقت مردم را این گونه هدر و حرام کردن هم باعث ضمان است و هم بی انصافی است و هم حق منبرنا گوار و ناروا خواهد بود."

آنقدر شور بود که خان هم فهمید. بیبی - سخنران محترم" تا کجا شورش را در آورده که روضه خوان دیگر دلش بهم خورده است. اما در حقیقت ظلمی که از ناحیه منبری ها بر امام حسین و بطور کلی بر اسلام و تاریخ اسلام رفته است و می رود منحصر به این مورد و داستان امروز و دیروز نیست.

یغمای جندقی میگوید:

در خواب، شهید کربلا را دیدم که ز دیده اشگریز است گفتم ز غمت، ای آن که تا حشر هر چشم ز گریه چشمه خیز است ما بر تو همی کنیم گریه چشم تو چرا ستاره ریز است با ز "ابن زیاد" در جدال است یا "شمر" شریر در ستیز است گفتا نه، ز دشمنان ننالم ز احباب به من چورستخیز است آن و اعظ خر، که در تکسایا هر شام و سحر به عروتیز است رسوائی آل مصطفی را منبر منبر به جست و خیز است که گوید عابدین غلام است که گوید فاطمه کنیز است که در کوفه گهی بشام است گاهی به مدینه، که حجیر است صوت خشنش ز حنجرشوم چون خنجر شمر تند و تیز است پشت سراهل بیت، داسم چون غارتی ازین گریز است

روضه خوانی از ابتدای دوران صفویه است که فعلاً به تازگی ریخته و هدف اولیه آن کارنداریم ولی بعد از مدتی به وسیله کسب و دکان روضه خوان ها تبدیل شد. از آن پس، واقعاً کربلا را آخوندهای بیسواد دویی ما به بنحوی با موهومات و مجعولات و آرا جیف آلودند که حتی علمای معتبر شیعه ازین بابت شرمگین بوده اند.

از مرحوم حاجی محمد ابراهیم کلباسی پرسیدند حقیقت واقعاً کربلا چه بوده است. حاجی که در مذهب بغایت درجه اهل وسواس و احتیاط بود و از زیاده روی ذاکرین و مقتل نویسان نیز دلی پر خون داشت گفت: قدر مسلم این است که سیدالشهدا در عا شورای سنه ۶۱ هجری در محراب کربلا شهید شد و مظنون اینست که ابوالفضل العباس هم بوده است.

باین حال، امثال حاجی کلباسی به همین اندازه اکتفا میکردند که خودشان را از

روز هفتاد و دو ساعت!

مسابقه جعل و تحریف کنا ریگشند و حسد اکثرش این که وقتی روضه خوانی مهممل گوئی را بر سر منبر از حدیث میبرد و راه کناری می کشیدند و چیزی کف دستش می گذاشتند و آهسته تذکر میدادند که صد نگه دارد. آن چیزی هم که کف دست منبری میگذاشتند در واقع حق السکوت بود چون میترسیدند روضه خوان هوجی بیسواد این طرف و آن طرف شایع کند که عقیده به واقعه کربلا ندارد.

حرف نمیزند مبادا که در معرض اتهام قرار گیرد. ملاحظه کنید که در آنجا که میگویند هر شمشیر در روز عا شورا و گردش گردنش بر سر اجساد شهدا، بجهت جلوگیری از اسب تا ختن اشقیاء بر اجساد، از بیخ و بین یک روایت مجعول است، فقط میگوید آن شیر حضرت امیرالمؤمنین نبود. میرزا محمد در ذیل این گزارش می افزاید:

"حکایت شیر در نزد بسیاری از ارباب مقاتل معروف است و کسانی که این قصه را



www.iran-archival.com

میرزا محمد تنکا بنی مینویسد:

"روزی از ایام محرم در خانه استاد آقا سید ابراهیم موسوی قزوینی مجلس عززا برپا بود. آخوند ملاحسن یزدی به آن مجلس وارد شد و در جنب استاد نشست و استاد زیاد از او احترام کرد. پس ذاکر بر سر منبر قسه آمدن شیر را بر سر اجساد شهدا بیان کرد و متذکر شد که آن شیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که به هیئت اسب قتلگاه آمد. چون ذاکر از منبر بریز آمد آخوند ملا حسن او را نزد خود خواست. آن ذاکر آمد و دست آخوند را بوسید. آخوند به آن ذاکر فرمود این چنین چیزی را که بالای منبر خواندی که آن شیر امیرالمؤمنین نبود دروغ است و امیرالمؤمنین بصورت شیر در نمی آید و بعد از این چنین چیزی را در بالای منبر ذکر میکنی. سید استاد استماع میفرمود در این بابت هیچ تکلم نفرمود. ملاحظه میفرمایید که آقا سید ابراهیم اصلاً

ذکر کرده اند از زارع علقمی حکایت کرده اند و از اجسی حکایت کرده است آن هم در زیر زمین از او شنیده است. "مقاتل" جمع "مقتل" است و مقتسل، اصطلاحاً به کتابهایی میگویند که در زمینه وقایع کربلا نوشته شده و محل مراجعه و منبع اطلاع روضه خوان ها است. حقیقت واقعاً کربلا درین "مقاتل" مانند قطره ای در دریای مجعولات و موهومات و داستان های جن و پری گم شده و از زمین رفته است. آخوندها آنقدر چرند و پرنده را به این حادثه بهم بافتند که زمانی خودشان متوجه شدند این همه اتفاقات به هیچ حسابی ممکن نبوده است در طول یک روز واقع شود. ناچار آخوند ملا قای در بندگی در کتاب "روضه" که یکی از معروفترین "مقاتل" بشمار می آید راه حلی پیدا کرد و نوشت که روز عا شورا هفتاد و دو ساعت طول داشته است.

در اکثر "مقاتل" نوشته اند که روز عا شورا حضرت سیدالشهدا زیاده از ده هزار تن را برخاک هلاک انداخت و با آن که از تشنگی بی تاب و از مصائب احباب و اصحاب رنجور بود به یک حمله از آب فرات تا خیمه گاه با نصد نفر را طعم مرگ چشاند بطوری که از عرش نداد در رسیدن حسین، اگر تو بخوای با این قوت و شوکت جنگ کنی کسی را زنده نخواهی گذاشت و بدیدار ما فائز نخواهی شد. آن وقت بود که حضرت شمشیر را در غلاف کرد و به کف را از زده داد تا او را به فیض شهادت برسانند.

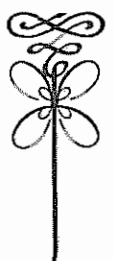
حضرت سیدالشهدا در روز عا شورا بمسب اتعی و بمسب شیمیائی در اختیار رنداشت و بقوت با زو و بوسیله شمشیر می جنگید. حال اگر فرض کنیم که روز عا شورا هفتاد و دو ساعت امتداد داشته و ایشان بدون انقطاع شمشیر میزدند و برای کشتن هریک نفر فقط یک دقیقه صرف وقت میکردند است باز از حیث محاسبه زمانی دچار اشکال خواهیم بود.

تصور فرمائید آخوندها چون در او خرقن بیستم به حکومت رسیده اند و سرکارشان با مردمی است که راست را از دروغ و تاریخ واقعی را از مجعولات و مصنوعات فترقی می گذارند، تصمیم گرفته اند این حرف ها را کنار بگذارند. خیر! در همین ماه محرم حجت الاسلام رفسنجانی که سعی دارد خود را از قماش غیر از آخوندهای دیگر جلوه دهد در خطبه نماز جمعه قضیه قرآن خوانند

سر بریده را پیش کشید و گفت:

"بعضی ها برای نشان سخت است که ایمن معجزات را نقل کنند و خیال می کنند ما با ید مساکل را طبیعی جلوه بدهیم. خود حادثه عا شورا طبیعی نیست... اگر آدمی بخواهد تاریخ واقع را بصورت طبیعی بخواند سخت است این ها را باور کند و شا ید بگوید اینها را روضه خوان ها ساخته و اضافه کرده اند ولی حقیقت دارد."

با تمام این اوصاف، ما نمیدانیم آن شخصیت برجسته رژیم روضه خوان ها چگونه روضه یی خوانده که حجت الاسلام دعا شمی سرپرست روزنامه اطلاعات آن را ظلمی در حق سیدالشهدا تشخیص داده است، ایگاش "اطلاعات" دوسر هم در شرح مظلومیت ملت ایران می نوشت که چنین روضه خوان هایی - که حتی روضه خوانی از آنها بر نمی آید - حاکم بر مقدرات وی شده اند.



نشانی:

QYAM IRAN
C/O C. B.
17, bd RASPAIL
75007 PARIS
FRANCE



ایران هرگز نخواهد مرد